

جایگاه منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران در دهه اول قرن بیست و یکم

امیر محمد حاجی یوسفی *

محمد محمدیان **



چکیده

به دنبال حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، تحولاتی در منطقه خاورمیانه روی داد که چهره این منطقه را کاملاً دگرگون کرده است به گونه‌ای که نظم منطقه برهم خورده و نظم جدیدی در حال شکل‌گیری است. در این نظم جدید، برخی بازیگران قدیمی از بین رفته‌اند و بازیگران جدیدی با اولویت‌ها و اهداف جدید جای آنها را گرفته‌اند. برخی بازیگران قدیمی که هنوز حضور دارند نقش خود را از دست داده‌اند و برخی بازیگران نقش برجسته‌ای در بازی سیاست در منطقه به دست آورده‌اند. این مقاله به دنبال بررسی این نظم جدید و بازیگران تأثیرگذار در آن است. این مقاله معتقد است در نظم

* دانشیار روابط بین‌الملل دانشگاه شهید بهشتی (am-yousefi@sbu.ac.ir).

** دانش‌آموخته روابط بین‌الملل دانشگاه شهید بهشتی (mohammadtangestan@yahoo.com).

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۱۰/۱۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۹/۱۹

فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره نخست، شماره دوم، زمستان ۱۳۹۰، صص ۷۲-۳۳.

جدید، نقش برخی بازیگران کاهش و نقش برخی افزایش یافته است. سؤال اصلی مقاله این است که جمهوری اسلامی ایران از چه نقش و جایگاهی در نظم جدید که پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در منطقه شکل گرفته برخوردار است؟ فرضیه مقاله این است که تحولات منطقه خاورمیانه در دهه نخست قرن ۲۱ موجب صعود جایگاه قدرتی جمهوری اسلامی ایران شده است. واژه‌های کلیدی: قدرت منطقه‌ای، منطقه خاورمیانه، نظم جدید، ایران، کشورهای عربی، اسرائیل.



دیباچه

تا پیش از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ وضعیت ایران به گونه‌ای بود که در شرق خود حکومت طالبان را مشاهده می‌کرد که از نظر مذهبی به شدت ضدشیعه بود و به تفسیری افراطی از اسلام اعتقاد داشت و از این نظر به عربستان گرایش داشت و از سوی دیگر، امریکا نیز با کمک‌های عربستان و پاکستان به طالبان مخالفت نمی‌کرد؛ بنابراین ایران نه تنها امکان توسعه روابط و گسترش نفوذ در غرب خود را نداشت، بلکه احساس تهدید شدیدی نیز می‌کرد، به طوری که برخی مواقع احتمال بروز جنگ وجود داشت. در شرق ایران، رژیم صدام حسین قرار داشت که سابقه یک جنگ هشت‌ساله را با ایران در کارنامه داشت و پس از جنگ نیز توسط امریکا به عنوان ستون اصلی سیاست مهار در مقابل ایران محسوب می‌شد. در درون عراق نیز حکومت در اختیار اقلیت سنی قرار داشت و اکثریت شیعه نه تنها در فرایند تصمیم‌گیری نقشی نداشت بلکه به شدت تحت فشار و سرکوب بود زیرا صدام حسین، شیعیان عراق را به طرفداری از ایران متهم می‌کرد و آنان را ستون پنجم ایران می‌دانست. در شمال شرقی ایران نیز ترکیه‌ای وجود داشت که روابطی روبه گسترشی با دشمن اصلی جمهوری اسلامی ایران یعنی اسرائیل برقرار کرده بود، به گونه‌ای که اسرائیل اجازه حضور در مرزهای ایران و ترکیه را پیدا کرده بود. بر این اساس، ایران به وسیله این دو کشور برای حرکت به سوی شرق و به ویژه روابط دوستانه‌تر با سوریه و حزب‌الله محدود شده بود. در خلیج فارس نیز علاوه بر وجود عراق که نقش مهار ایران را به عهده داشت، روی دیگر سیاست امریکا این بود که با حمایت از عربستان بتواند خلأ قدرت را پر کند و عربستان نقش ثبات‌دهنده و برتر در منطقه داشته باشد.

در مقابل، عربستان رقیب سنتی ایران ضمن اینکه مورد حمایت امریکا قرار داشت از نفوذ خود بر طالبان برای فشار بر ایران استفاده می‌کرد. عربستان با کمک و حمایت مالی از طالبان در تلاش برای گسترش وهابیت در افغانستان و آسیای مرکزی بود. همچنین عربستان از حمایت ضمنی امریکا در این زمینه برخوردار بود. در منطقه خلیج فارس نیز عربستان از مهار ایران و عراق به وسیله امریکا نهایت بهره را می‌برد و به دنبال افزایش هرچه بیشتر نقش منطقه‌ای خود بود. در این چهارچوب سیل تسلیحات امریکا به سوی عربستان و کشورهای عربی روانه شد.

اما در شرق منطقه خاورمیانه، اسرائیل دشمن اصلی جمهوری اسلامی ایران از موقعیت بهتری حتی نسبت به عربستان برخوردار بود. این کشور در سایه فروپاشی شوروی و حمایت امریکا و کشورهای بزرگ، موفق به دستیابی به صلح با همسایگان عرب خود شد که احتمالاً بزرگ‌ترین دستاورد اسرائیل در دهه ۹۰ بود. قراردادهای صلح باعث پذیرش اسرائیل از سوی کشورهای عربی و برداشتن تحریم‌های اقتصادی شد. به دنبال این قراردادها اسرائیل تا اندازه‌ای از جنگ دائم با همسایگان خود رهایی یافت و این مسئله در خارج نیز تصویر مناسبی از صلح‌طلبی اسرائیل ارائه کرد. همچنین اسرائیل می‌توانست در نبود جنگ، هزینه‌های هنگفت نظامی را صرف مسائل اقتصادی و دیگر حوزه‌ها کند. اسرائیل همچنین توانست روابط خوبی با ترکیه برقرار کند به گونه‌ای که با حمایت امریکا در پایان دهه ۹۰، شکل‌گیری محور امریکا، ترکیه، اسرائیل در مقابل ایران - سوریه در حال ظهور بود.

اما پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تحولاتی در منطقه اتفاق افتاد که شکل منطقه را کاملاً دگرگون کرد. به دنبال حمله امریکا به افغانستان و عراق دو دولت از بین رفته‌اند و دو نظام جدید بر سر کار آمده‌اند. اکنون طالبان سرنگون شده است و در عراق نیز شیعیان نقش بسیار پررنگی یافته‌اند؛ از سوی دیگر امریکا با اتخاذ سیاست گسترش دموکراسی در خاورمیانه موجب تحولاتی در منطقه شده است که این تحولات ممکن است به سود همه کشورهای منطقه نباشد. همچنین، در شرق خاورمیانه دو جنگ ۳۳ روزه لبنان و ۲۲ روزه غزه را شاهد بوده‌ایم که موجب تقویت برخی از قدرت‌های منطقه‌ای و تضعیف برخی دیگر شد؛ بنابراین در طول سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۰ تحولاتی رخ داده است که منطقه خاورمیانه را دگرگون

کرده و نظم جدیدی با روندهای خاص را نوید می‌دهد.

با توجه به این شرایط، ممکن است این پرسش مطرح شود که چه کشورهایی در نظم کنونی نقش اصلی را از لحاظ تأثیرگذاری بر مسائل و روندهای منطقه دارند؟ چه کشورهایی نسبت به دوره پیش، از نقش نازل‌تری در منطقه برخوردارند؟ و پرسشی که موضوع این مقاله است اینکه، جمهوری اسلامی ایران از چه نقش و جایگاهی در نظم جدید برخوردار است؟ فرضیه مقاله این است که تحولات منطقه خاورمیانه در دهه نخست قرن ۲۱ منجر به صعود جایگاه قدرتی جمهوری اسلامی ایران شده است. در بخش نخست ابتدا بحثی کوتاه از لحاظ نظری در مورد ویژگی‌های یک قدرت منطقه‌ای و جایگاه قدرتی یک کشور در منطقه خود مطرح خواهیم کرد. در ادامه به روند حوادث خواهیم پرداخت و با توجه به اتفاقات و نتایج به‌دست‌آمده، فرضیه خود را به محک آزمون خواهیم گذاشت.

بحث نظری

برای شروع بحث به نظر می‌رسد ابتدا باید منظور خود از منطقه را روشن کنیم. منطقه اشاره به مجموعه‌ای از کشورها دارد که به‌وسیله جغرافیا در یک یا چند ویژگی مشترکند، مثل سطحی از توسعه، فرهنگ یا نهادهای سیاسی. در تعریفی دیگر، منطقه مجموعه‌ای از کشورهایی است که خودشان را به‌عنوان منطقه‌ای با وابستگی متقابل سیاسی تصور می‌کنند. تئوری سیستم‌های منطقه‌ای، مناطق را به‌عنوان الگوهایی از روابط یا روابط متقابل درون یک حوزه جغرافیایی تصور می‌کند که میزانی از نظم و کثرت را نشان می‌دهد که تغییر در یک نقطه بر دیگر نقاط نیز تأثیر می‌گذارد (Lake & Morgan, 1997: 11). در اینجا تعریف دوم مورد نظر است، زیرا از سویی اصطلاح وابستگی متقابل در آن به‌کار رفته است که باعث تأثیرپذیری آنها در رابطه با یکدیگر می‌شود و از سوی دیگر منطقه را به‌عنوان یک سیستم با ویژگی‌ها، قواعد و نظم خاص حاکم بر آن در نظر می‌گیرد که آن را از دیگر مناطق جدا می‌سازد.

اما مفهوم دیگری که مبنای تحلیل مقاله است، قدرت‌های منطقه‌ای و ویژگی‌های چنین قدرت‌هایی است که با طرح این ویژگی‌ها در نهایت می‌توان

معیارها و شاخص‌های مشخصی را برای تعیین موقعیت ایران در اختیار داشت. موضوع قدرت‌های منطقه‌ای اساساً اشاره به سلسله‌مراتب قدرت در سیستم بین‌الملل دارد. ارزیابی این قدرت‌ها وابسته به امتیاز برتری و شاخص‌های ازپیش‌تعیین شده است. فلمز در این مورد کشورها را به چهار دسته ابرقدرت، قدرت بزرگ، قدرت‌های میانه و قدرت‌های منطقه‌ای تقسیم می‌کند. از نظر او ابرقدرت‌ها توان این را دارند که در سطح جهانی نفوذ و مداخله کنند. قدرت‌های بزرگ آنهایی هستند که بر مبنای اقتصاد بزرگشان و توانایی نظامی و سیاسی‌شان قادر به اعمال قدرت بر دیپلماسی جهانی هستند. نظرات آنها باید در محاسبه از سوی دیگر ملت‌ها پیش از هر اقدامی در نظر گرفته شود. قدرت‌های میانه آنهایی هستند که نه ابرقدرت هستند و نه قدرت بزرگ، اما باز هم در سطح بین‌المللی نفوذ دارند. کوهن قدرت‌های میانه را دولت‌هایی می‌داند که به‌تنهایی نمی‌توانند مؤثر عمل کنند اما ممکن است به شکلی نظام‌مند قادر به تأثیرگذاری بر یک گروه کوچک یا بر یک نهاد بین‌المللی باشند (Flemes, 2007).

از نظر بوزان و ویور، توانایی قدرت‌های منطقه‌ای در سطح منطقه قابل توجه است، اما در سطح جهانی و در یک طیف گسترده‌تر این توانایی چندان زیاد نیست. ممکن است قدرت‌های منطقه‌ای درگیر رقابت‌های قدرت در سطح جهانی شوند، در چنین شرایطی، شاید قدرت‌های منطقه‌ای از نظر میزان اهمیت در موازنه قدرت در سطح جهانی، مورد توجه قرار گیرند (بوزان و ویور، ۱۳۸۸: ۴۷). برای قدرت‌های منطقه‌ای، منطقه نقش حیات خلوت آنها را دارد و از این‌رو حفظ نظم و امنیت آنها مهم است و به تبع آن، همان‌گونه که ابرقدرت‌ها در سطح جهانی معادلات، مذاکرات و همکاری‌ها و... را متأثر می‌کنند، این روندها نیز تحت تأثیر قدرت‌های منطقه‌ای در منطقه خودشان است. در واقع روندهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و... در یک منطقه تحت تأثیر قدرت‌های موجود در آن منطقه است.

برهمن اساس کندی، هیل و چاس این قدرت‌ها را قدرت‌های محوری می‌نامند که عبارتند از دولت‌هایی در منطقه که ممکن است فروپاشیشان موجب ایجاد مناقشات فرامرزی شود و از سوی دیگر ثبات و پیشرفت اقتصادی آنها ممکن است پیشرفت اقتصادی و ثبات سیاسی منطقه را تقویت کند. آنها مسئول حفظ نظم

در حیات خلوت خود هستند و گاهی اوقات این امر را تا حدی با کمک قدرت‌های بزرگ انجام می‌دهند. از نظر ماکس شومان، یک قدرت منطقه‌ای برای اینکه بتواند در نقش رهبر منطقه‌ای عمل کند، باید دارای چهار پیش‌شرط مهم باشد:

۱. پویایی‌های داخلی: یعنی اقتصاد و سیستم سیاسی آن باعث می‌شود این قدرت بتواند نقش پیشرو و ثبات‌دهنده را در منطقه ایفا کند؛
۲. تمایل: قدرت منطقه‌ای باید علاقه‌مند به ایفای نقش رهبر و ثبات‌دهنده منطقه باشد (اگر تمایل به داشتن نقش حافظ صلح ندارد، حداقل لازم است تمایل خود را به صلح‌سازی نشان دهد)؛
۳. ظرفیت‌ها: یعنی باید ظرفیت و توانایی پذیرش رهبری منطقه را داشته باشد؛
۴. پذیرش: لازم است از سوی همسایگان منطقه‌ای خود به‌صورت رهبر مسئول در قبال امنیت منطقه پذیرفته شود.

از نظر استرودیک قدرت منطقه‌ای باید دارای ویژگی‌های زیر باشد:

۱. به لحاظ جغرافیایی در منطقه معینی قرار گیرد؛
۲. قادر به مقابله با هرگونه ائتلاف سایر دولت‌ها در منطقه باشد؛
۳. نفوذ بالایی در امور منطقه‌ای داشته باشد؛
۴. به واسطه منزلت و اعتبار منطقه‌اش، پتانسیل تبدیل شدن به قدرت بزرگ در مقیاس جهانی را داشته باشد. البته در مورد ویژگی آخر باید گفت که این مسئله تمایز بین یک قدرت منطقه‌ای و یک قدرت بزرگ را تا اندازه‌ای دچار ابهام می‌کند. استفان شیرم نیز در تعریف خود از قدرت منطقه‌ای، منابع قدرت را با تعریف نقش و برداشت از قدرت منطقه‌ای از سوی دیگر دولت‌ها، ترکیب می‌کند. از دید وی قدرت منطقه‌ای دارای ویژگی‌های زیر است:

۱. دارای منابع ایدئولوژیکی، سازمانی و مادی قدرت است؛
۲. مدعی رهبری و بسیج منابع قدرت است و در این راستا فعالیت‌هایی انجام می‌دهد؛

۳. دارای نفوذ سیاسی واقعی در منطقه است (تأثیرگذاری بر روی نتایج).

دیوید بالدوین نیز شاخص‌های قدرت منطقه‌ای را این‌گونه بیان می‌کند:

۱. عرصه: به این معنی که قدرت بازیگر منطقه‌ای در عرصه‌های مختلف

- اقتصادی و امنیتی متفاوت باشد؛
۲. حوزه: به معنای حوزه نفوذ است که بالطبع برای قدرت منطقه‌ای در حد منطقه است؛
۳. وزن: اشاره به اعتبار و انکارناپذیری این قدرت در برابر سایر دولت‌های منطقه دارد؛
۴. ابزارها: شامل کلیه سازوکارها و روش‌های سمبلیک، اقتصادی، نظامی و دیپلماتیک اعمال قدرت است.
- دتلف نولت در مقاله خود با عنوان «چگونه قدرت‌های منطقه‌ای را مقایسه کنیم؟»، سعی در ارائه ترکیبی از شاخص‌های مختلف را برای یک قدرت منطقه‌ای دارد. از دید وی قدرت منطقه‌ای:
۱. بخشی از منطقه‌ای است که از نظر جغرافیایی، اقتصادی و سیاسی مجزا است؛
۲. ادعای موقعیت رهبری در منطقه را دارد (فهم از خود)؛
۳. دارای نفوذ به شیوه‌ای مؤثر بر مرزهای جغرافیایی و ساخت فکری - سیاسی منطقه است؛
۴. دارای منابع مادی (نظامی، اقتصادی و جمعیتی)، سازمانی (سیاسی) و ایدئولوژیکی است؛
۵. به‌طور واقعی نفوذ فراوانی در امور منطقه‌ای دارد (نتایج و فعالیت‌ها)؛
۶. این نفوذ را از طریق ساختارهای حکمرانی منطقه‌ای اعمال می‌کند؛
۷. دستورکار امنیت منطقه‌ای را به شیوه‌ای مؤثر تعریف می‌کند؛ بنابراین اکثر اندیشمندان معتقدند، یک قدرت منطقه‌ای نفوذ قابل توجهی بر سیاست منطقه‌ای که در آن واقع شده، اعمال می‌کند. این قدرت‌ها در شکل‌گیری نظم مناطق نقش بسزایی ایفا می‌کنند و اگر بخواهیم این بازیگران را از سیستم منطقه کنار بگذاریم، منطقه بی‌ثبات خواهد شد و چنین نظامی دوام نخواهد داشت. بر این اساس، در ادامه به تحولات رخ داده در منطقه خاورمیانه می‌پردازیم تا نظم جدید منطقه و بازیگران تأثیرگذار بر آن مشخص شوند و از مباحث نظری در این امر بهره خواهیم برد.

تحولات منطقه خاورمیانه در دهه نخست قرن ۲۱

۱. سقوط طالبان در افغانستان

در این مورد بحث خود را به دو قسمت تقسیم می‌کنیم. قسمت نخست، شامل بحثی در مورد همکاری ایران با امریکا و کشورهای دیگر برای سقوط طالبان و تشکیل دولت جدید افغانستان است. در قسمت دوم هم به گسترش روابط ایران با دولت جدید افغانستان خواهیم پرداخت.

براساس نظر کنت پولاک، مقام پیشین سیا در خاورمیانه، درحالی‌که روسیه و پاکستان مخالف حمله امریکا به افغانستان بودند، ایران از این طرح حمایت کرد. امریکا و ایران خارج از چهارچوب گفت‌وگوهای ۲+۶ شروع به توسعه‌ی طرحی برای سقوط طالبان کردند. این جلسات به گروه ارتباط ژنو مشهور شد (Sadat & Hughes, 2010). اما به‌رغم مسائلی که وجود داشت، درنهایت ایران، روسیه، هند و امریکا پس از ۱۱ سپتامبر برای شکست طالبان و القاعده و تشکیل دولت جدید در افغانستان، همکاری کردند. براساس منابع دیپلماتیک ایران، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی با نیروهای عملیات ویژه امریکا و سیا همکاری کردند و حمایت مالی سربازان اتحاد شمال را برعهده داشتند. ایران نه‌تنها اطلاعات قابل توجهی در مورد طالبان ارائه کرد، بلکه هزاران جنگجوی القاعده و طالبان که از مرزهایش گذشته بودند، بیرون کرد. پس از سقوط طالبان در اواخر ۲۰۰۱، ایران نقش مهمی در تلاش‌های بین‌المللی برای ایجاد یک دولت جدید افغان بازی کرد و متعهد به بازسازی افغانستان شد. در کنفرانس بین‌المللی سال ۲۰۰۲، ایران متعهد به کمک ۵۶۰ میلیون دلاری به افغانستان شد. در ۲۰۰۶، ایران متعهد به پرداخت ۱۰۰ میلیون دلار دیگر شد و اعلام کرد که آخرین بخش از کمک‌های سال ۲۰۰۲ را تحویل داده است. ایران در گفت‌وگوهای سازمان ملل در مورد افغانستان در بُن نیز شرکت کرد. امریکا و ایران به‌طور مشترک تأکید کردند که توافق بُن شامل برنامه‌ی زمان‌بندی‌شده برای انتخابات ملی و نیاز دولت افغانستان برای همکاری در جنگ، مقابل تروریسم و مواد مخدر است. در این زمان وزارت امور خارجه ایران به این حوادث به‌عنوان فرصتی برای همکاری با امریکا فراتر از موضوع افغانستان نگاه می‌کرد. روبین گزارش می‌کند که مقامات ایران پیشنهاد همکاری زیر نظر امریکا برای کمک به

بازسازی ارتش ملی افغانستان را داده است؛ اما بوش این پیشنهاد را رد کرد و در مقابل ایران را به پناه دادن به گلبدین حکمتیار متهم کرد. آمریکا، ایران را به گسترش نفوذ خود در هرات متهم کرد و ادعا کرد که اعضای القاعده به ایران پناهنده شده‌اند. در نهایت در ژانویه ۲۰۰۲ در سخنرانی محور شرارت، بوش اشاره کرد که همکاری با ایران در افغانستان منجر به مصالحه گسترده با ایران نخواهد شد (Rubin & Batmanglich, 2008). برخلاف این اتهامات، براساس گزارش خود امریکایی‌ها این‌گونه نبوده است. هیلاری لورت، رئیس امور خلیج فارس و ایران در شورای امنیت ملی دولت بوش، در نوامبر سال ۲۰۰۷ خطاب به کنگره در مورد همکاری ایران با آمریکا حول محور القاعده، عراق و به‌ویژه افغانستان پس از ۱۱ سپتامبر، گزارش می‌دهد که این همکاری به‌طور گسترده‌ای مثبت بوده است. او می‌گوید، ایران امیدوار بوده و انتظار داشته است که همکاری تاکتیکی با ایالات متحده منجر به بازگشایی همکاری استراتژیک واقعی بین دو کشور شود هرچند در می ۲۰۰۷ ارتباط با ایران در این زمینه قطع شد (Bruno & Beehner, 2009). اما به‌نظر می‌رسد پس از ایراد این اتهامات از سوی آمریکا علیه ایران، همکاری‌ها قطع شد. استراتژی ایران در افغانستان - مشابه عراق - این بوده است که درعین حال که طالبان نباید در افغانستان پیروز شود، آمریکا نیز نباید پیروز میدان باشد (Haji-Yousefi, 2011). چنانکه رایین و باتمانقلیچ می‌گویند: «واضح است که ایران نخواست است که طالبان پیروز شود، اما همچنین نخواست است که آمریکا در افغانستان احساس امنیت کند».

با روی کار آمدن اوباما دوباره امیدها برای همکاری در مسائل افغانستان زنده شد. با بالا گرفتن خشونت‌ها در سال ۲۰۰۹ و قدرت گرفتن دوباره جنگجویان طالبان، آمریکا، ناتو و مقامات سازمان ملل به حمایت ایران از کابل اشاره کردند. ژنرال دیوید پترائوس، فرمانده نیروهای آمریکا در منطقه می‌گوید که واشینگتن و ایران می‌توانند حول محور ثبات‌سازی در افغانستان با هم همکاری کنند. در یاسالار مایک مولن، این مسئله را بار دیگر در اواخر ژانویه ۲۰۰۹ تکرار کرد. اعضای ناتو نیز تلاش کردند تا ایران در در تصمیم‌گیری‌های استراتژیک در مورد افغانستان، حضور داشته باشد. مقامات آلمان نیز دعوت به ایجاد گروهی از دولت‌های مرتبط، برای همکاری در این زمینه کردند و اضافه کردند که چنین ابتکاری ممکن است شامل

ایران نیز شود که اگر منجر به گفت‌وگوهای مستقیم بین واشینگتن و تهران شود، مفید خواهد بود. در ۲۰ مارس، اوباما، رئیس‌جمهور امریکا از طریق یک خطابه تلویزیونی پیشنهاد مذاکره ایران و امریکا را داد. در استراتژی جدید او برای افغانستان که یک هفته بعد آشکار شد، اوباما دعوت آلمان برای ایجاد یک گروه مرتبط را تکرار کرد و ایران را به‌عنوان یک بازیگر کلیدی، جزئی از آن دانست. درحالی‌که اوباما در واشینگتن در حال پرده‌برداری از استراتژی خود در مورد افغانستان بود، دیپلمات‌های امریکایی و ایرانی در حال برگزاری یک اجلاس مهم در مسکو بودند. این ابتکار با حضور پاتریک مون، دیپلمات امریکایی مسئول آسیای مرکزی و جنوبی، و مهدی آخوندزاده، معاون وزیر امور خارجه، و همچنین یک دیپلمات بریتانیایی که به‌عنوان واسطه عمل می‌کرد، برگزار شد. یک مقام غربی که در این مذاکرات حضور داشت گفت: «برای نخستین بار در دو سال اخیر من در مورد افغانستان خوش‌بین هستم». این مسئله همچنین در نخستین ملاقات رسمی ناتو با ایران که طی آن سفیر ایران با معاون دبیرکل ناتو به گفت‌وگو در مورد مواد مخدر و پناهندگان پرداخته‌اند، ادامه یافته است (Lamb, 2009). در مارس ۲۰۰۹ وزیر امور خارجه امریکا، تهران را به فرستادن نماینده به کنفرانس سازمان ملل در مورد افغانستان دعوت کرد و گفت، برای بحران افغانستان باید یک راه حل منطقه‌ای پیدا شود. ایران نیز این دعوت را پذیرفت و آخوندزاده را به این جلسه فرستاد. در طول جلسه نیز، هالبروک و آخوندزاده تبادل نظر غیررسمی داشتند. در همین ماه، ایران، افغانستان و پاکستان یک عملیات مقابله با مواد مخدر مشترک را به رهبری سازمان ملل اجرا کردند. با این روند امید می‌رفت که ثبات داخلی افغانستان روز به روز بهبود یابد.

از سوی دیگر، ایران از زمان سقوط طالبان روابط نزدیکی با دولت جدید افغانستان داشته است. در نتیجه خستگی از مداخله خارجی و با آگاهی از اهمیت همکاری منطقه‌ای برای بازسازی افغانستان، در دسامبر ۲۰۰۲، دولت افغانستان سیاست روابط خوب همسایگی را با شش همسایه بلافاصله خود، ایران، پاکستان، چین، ازبکستان، ترکمنستان و تاجیکستان، مطرح کرد. برای این دولت‌ها بازسازی این کشور یک فرصت برای نفوذ بر توسعه آینده افغانستان - برای مثال از طریق همکاری در تجارت و تضمین نقش سیاسی برای رهبری مطلوب گروه‌های قومی -

است. در سال ۲۰۰۳، افغانستان محصور در خشکی که به‌طور عمده از بنادر پاکستان برای صادرات استفاده کرده است، مسیر تجاری جدیدی را با ایران دنبال کرد. توافقات جدید با ایران، دستیابی آزاد به بنادر ایران به‌ویژه بندر چابهار را برای افغانستان تضمین می‌کرد. افغانستان، هند و ایران یک توافقنامه برای ارتقای راه‌ها و ساختن یک راه‌آهن از چابهار تا مرز غربی افغانستان امضاء کردند. ایران یکی از قابل اطمینان‌ترین شرکای تجاری افغانستان است و از طریق این فعالیت‌های اقتصادی رابطه و نفوذش در استان‌های غربی هم‌مرز با افغانستان به‌ویژه هرات، افزایش یافته است. صادرات سالانه ایران به افغانستان حدود ۵۰۰ میلیون دلار بوده و متعهد به دادن یک بسته کمکی برای بازسازی زیرساخت‌های این کشور شده است. این طرح شامل فراهم کردن برق برای غرب افغانستان از طریق پروژه چند میلیون دلاری و همچنین با کمک ترکمنستان، برای فراهم کردن گاز طبیعی برای شهر هرات است؛ بنابراین، ایران بازیگری بسیار مهم در اقتصاد غرب افغانستان بوده و به‌طور مداوم نفوذش افزایش یافته است (Lowe & Spencer, 2006: 44).

ایران روابط فرهنگی و زبانی نزدیکی نیز با افغانستان، به‌ویژه با تاجیک‌ها، فارسی‌زبانان افغان در ایالت هرات، هزاره‌ها و اقلیت شیعه باقی‌مانده در مرکز و شمال افغانستان، دارد. نفوذ ایران در این منطقه بسیار چشمگیر است. شهر هرات به‌عنوان مرکز امپراتوری ایران در اوایل قرن ۱۵ مطرح بوده و تا زمانی که توسط دوست محمدخان در سال ۱۸۶۳ تسخیر شد، مرکز قدرت و فرهنگ ایران بود. در سال‌های اخیر، گسترش نفوذ اقتصادی و فرهنگی ایران در افغانستان با شتاب ادامه داشته است. شبکه‌های رادیویی ایران قابل استفاده در افغانستان هستند و پروژه‌های راه‌سازی و جاده‌سازی با سرمایه‌گذاری ایران در دست اجراست، مرکز آموزش معلمان جدید برای کابل طراحی شده است و راه‌آهن هرات - خواف برای مرتبط کردن افغانستان و ایران به‌وسیله قطار در حال ساخت است. ایران همچنین کمک‌های انسان‌دوستانه‌ای را به کابل در قالب سوخت و حمل‌ونقل فرستاده است. رابین که سال‌ها به‌عنوان روزنامه‌نگار در افغانستان بوده، می‌گوید، وضعیت شیعیان افغان از نظر مالی نسبت به هم‌تایان خود به دلیل کمک‌های ایران بهتر شده است. به‌طور کلی ایران منافع داخلی مهمی را در یک افغانستان باثبات می‌بیند. ۴ درصد از

کل صادرات ایران در سال ۲۰۰۶ به افغانستان سرازیر شده است که بالغ بر ۵۰۳ میلیون دلار است. ایران همچنین در حال ساخت راه‌ها و گسترش تأسیسات صنعتی خود درون مرزهای غربی افغانستان است. روابط کابل با تهران موجب نگرانی‌هایی در واشینگتن به‌ویژه با تشدید تنش‌های ایران و آمریکا بر سر مسئله هسته‌ای، شده است. در این میان معمای دیپلماتیک کرزای، چگونگی تداوم همکاری با ایران (همسایه باارزش و بانفوذش) بدون مخالفت آمریکا (بزرگ‌ترین حامی افغانستان) است. افغانستان موضع بی‌طرفی را انتخاب کرده و از قرار گرفتن در طرف هرکدام از این دو کشور اجتناب می‌کند. بر این اساس در می ۲۰۰۶، کرزای به‌رغم اینکه سفر پیشین او تحت فشار آمریکا لغو شده بود، در یک سفر رسمی به ایران با احمدی‌نژاد دیدار کرد. برای افغانستان این نگرانی وجود دارد که آزرده‌گی خاطر ایران ممکن است نه‌تنها باعث مختل شدن رشد همکاری اقتصادی کنونی شود، بلکه همچنین ممکن است بار دیگر منجر به مداخله ایران در افغانستان و استفاده از جمعیت شیعه برای بی‌ثبات‌سازی تعادل سیاسی کنونی و ایجاد نارضایتی در استان‌های غربی شود (Lowe & Spencer, 2006: 45). در این مورد ما مشاهده می‌کنیم که آمریکا برای حمله به افغانستان لازم می‌داند که ایران را نیز با خود همراه کند زیرا می‌داند بدون همراهی این کشور راه به جایی نخواهد برد و این نشان از جایگاه منطقه‌ای ایران به‌ویژه در نگاه یک قدرت بزرگ است. چنان‌که در بحث نظری آمد، یکی از ویژگی‌های مهم قدرت‌های منطقه‌ای، داشتن نفوذ بالا در منطقه است. در این مورد نیز می‌بینیم که ایران پس از حذف طالبان چه نفوذی در افغانستان به‌دست آورده است و این نفوذ تا حدی بوده است که به‌رغم انکار این مسئله از سوی دولت بوش، با روی کار آمدن او با ما بر نفوذ ایران و حضور و همکاری با ایران در زمینه‌های مختلف امنیتی، اقتصادی و... تأکید شد. نکته مهم این است که این نفوذ توسط همسایگان ایران و قدرت‌های بزرگ نیز تأیید شد.

۲. سقوط صدام و تغییر توازن قوای منطقه‌ای

تیم کاری بوش که در زمان او بر سر کار آمدند، در دوره کلیتون به او نامه نوشتند که باید با عراق با ابزار نظامی برخورد کند. پس از به قدرت رسیدن بوش همین تیم

بر سر کار آمدند و منتظر فرصتی بودند تا بتوانند این طرح را عملی کنند. حادثه ۱۱ سپتامبر این شرایط را مهیا کرد و آمریکا ابتدا به افغانستان و سپس به عراق حمله کرد. گرچه آمریکا به پیروزی سریعی دست یافت، اما همان‌گونه که برخی پیش‌بینی کردند، عراق به جولانگاه مداخله همسایگان، آشوب‌های داخلی و جنگ‌های فرقه‌ای و محلی و بستر بسیار مناسبی برای گروه‌های تروریستی تبدیل شد. پس از سقوط صدام، ناامنی و بی‌ثباتی در عراق تخریب زیرساخت‌های اقتصادی، گسترش شکاف‌ها و تعارضات سیاسی - اجتماعی درونی، به‌ویژه در ابعاد قومی و مذهبی و تضعیف دولت مرکزی توسط برخی همسایگان و دخالت آمریکا در امور داخلی دولت، باعث مختل شدن روند اعمال حاکمیت از سوی دولت عراق شد. این امر باعث گسترش افراط‌گرایی و تبدیل عراق به پایگاهی برای فعالیت و آموزش گروه‌های تروریستی مانند القاعده، هجوم پناهنده‌گان عراقی به کشورهای همسایه و احتمال تبدیل کشمکش عراق به منازعه‌ای منطقه‌ای و در نتیجه تحت تأثیر قرار دادن ثبات و امنیت منطقه‌ای شد. از این نظر مهار ناامنی‌ها در عراق و کمک به حل و فصل منازعات سیاسی - اجتماعی آن، ضرورتی منطقه‌ای بود. برخی از ناامنی‌های عراق ناشی از دخالت کشورهای منطقه است. بخشی از نیروهایی که در عراق هستند از افغانستان آمده‌اند و برخی دیگر از اتباع کشورهای عربی هستند (واعظی، ۱۳۸۷). براساس گزارش بیکر - همیلتون، همسایگان عراق به‌شدت ثبات و موفقیت آن را تحت تأثیر قرار می‌دهند. گرچه هیچ کشوری در منطقه یک عراق آشفته را نمی‌خواهد، اما همسایگان عراق تلاش اندکی برای کمک به آن می‌کنند و برخی نیز در حال تضعیف ثبات آن هستند. عراقی‌ها از مداخله همسایگان در امور داخلی‌شان ناراضی هستند. بنابر گزارش، وقتی از یک مقام عراقی پرسیده شد، کدام یک از همسایگان در عراق مداخله می‌کند او پاسخ داد: «همه آنها». طبق این گزارش، در میان همسایگان، ایران بیشترین نفوذ را در عراق دارد. ایران، ارتباط طولانی‌مدتی با بسیاری از شیعیان عراقی و بسیاری از کسانی که در زمان صدام حسین به ایران پناه برده بودند، دارد. گفته می‌شود ایران تأمین تسلیحات، حمایت مالی و آموزش نظامیان شیعه درون عراق را برعهده دارد. یک سیاستمدار سنی به نویسندگان گزارش گفته است: «هر سنگی را در عراق امروز جابه‌جا کنید، ایران را زیر آن پیدا خواهید

کرد». در نهایت راهکاری که این گزارش به کنگره امریکا توصیه می‌کند مذاکره با ایران برای ثبات‌سازی در عراق است (Hamilton & Baker: 25).

از نظر ایران، حذف رژیم بعث در عراق که همواره به‌عنوان عامل تنش و ناامنی منطقه‌ای عمل می‌کرد و قدرت‌یابی مبارزان و گروه‌های مردمی شیعه در عراق که طی ۲۷ سال گذشته از حمایت‌های جمهوری اسلامی ایران برخوردار بوده‌اند، تحولی بسیار مثبت تلقی می‌شود، اما درعین حال حضور نیروهای امریکایی در عراق، بی‌ثباتی، ناامنی و گسترش شکاف قومی - مذهبی و در نتیجه افزایش احتمال تجزیه عراق نیز از جنبه‌های منفی تحولات مذکور از دیدگاه ایران بوده است. بر این اساس ایران دو هدف را در عراق دنبال می‌کرد. هدف نخست، زمین‌گیر کردن نیروهای ائتلاف در مواجهه با شورش‌های مسری، برای اینکه امریکا فکر رویارویی نظامی با ایران را از سر بیرون کند. ایران از این منظر که پس از عراق، هدف بعدی امریکا در منطقه خواهد بود، به عراق به‌عنوان خط مقدم می‌نگریست و در پی یافتن راه‌هایی برای جلوگیری از دستیابی امریکا به زمان و فرصت تصمیم‌گیری مطمئن برای کنترل ایران بود. یک انتخاب در این راستا تلاش برای مشغول کردن کامل امریکا در عراق بود. در واقع تهران از همان اوایل، بازیگری فعال در شکل‌گیری مناظره شیعیان عراق و سیاست جایگزینی آنها در دولت آینده عراق بوده است. این استراتژی می‌توانست خطراتی نیز برای ایران داشته باشد. اولاً هرگونه اعمال نفوذ در جنوب عراق می‌توانست به واشینگتن اجازه دهد که به‌سادگی ایران را به مداخله در امور داخلی عراق متهم کند و ایران را تحت فشار قرار دهد. ثانیاً اگر ایران چنین انتخابی انجام دهد، جمعیت شیعه پراکنده عراق ضرورتاً به ایران گوش نخواهند کرد. برای بسیاری از شیعیان عراق، نجف، مرکز آموزش شیعه و قدرت آنهاست نه قم. درحالی‌که شیعیان بسیاری در زمان صدام به ایران آمدند و این باعث شد ایرانیان ادعای مرکزیت و رهبری شیعیان را داشته باشد، اما پس از آزادسازی عراق این جریان می‌تواند به ضرر قم و به نفع کربلا و نجف تغییر کند.

هدف دوم ایران در عراق، عمق بخشیدن به نفوذ اقتصادی و سیاسی قابل توجه ایران بر شیعیان عراق بود. هرچند بوش در عراق جدی نشان می‌داد، اما ارتش امریکا ممکن بود برای رقابت با تهران کافی نباشد. ایران وسایل جراحی و درمانی

بیمارستان‌ها را برای عراقیان مجروح فراهم می‌کرد، روزی دو میلیون لیتر نفت سفید به عراق ارسال می‌کرد و ۲۰ درصد از گاز خانگی عراق را تأمین می‌کرد. کاتزمن، متخصص مسائل خاورمیانه در کنگره آمریکا، نفوذ وسیع ایران در عراق را عمق استراتژیک می‌نامد که باعث می‌شود دولت و مردم عراق نسبت به منافع ایران در این کشور توجه خاصی داشته باشند. (Carpenter & Innocent, 2007). در این شرایط آمریکا در سال ۲۰۰۷ در استراتژی جدید خود به کنگره به‌صراحت اعلام کرد که به‌دنبال نوعی راه‌حل منطقه‌ای برای مسئله عراق است. به بیان دیگر، آمریکا تصمیم گرفت نوع بازی خود را در عراق، از بازی ایدئولوژیک به رقابت یا همکاری با دیگر بازیگران منطقه‌ای بر سر گسترش حوزه نفوذ در عراق، تغییر دهد. در پاسخ به این شرایط، شاید تنها راه‌حلی که می‌توانست راهگشا باشد، تفاهم سیاسی میان گروه‌های اصلی شیعه، سنی و کرد در عراق و عدم دخالت کشورهای خارجی بود. با توجه به فضای مناسب امنیتی عراق و پیامدهای ناگوار منطقه‌ای آن، جمهوری اسلامی ایران ایجاد ثبات و امنیت در عراق را محور اصلی راهبرد خود قرار داد. نشانه‌هایی چون درخواست رهبران عراق از دولت ایران برای تلاش بیشتر در این مورد، از جمله تعامل با آمریکا، باعث شد تا مذاکره مستقیم میان ایران و آمریکا در مورد عراق شکل بگیرد (واعظی، ۱۳۸۷).

در شرایط آشفتگی عراق و تلاش برای تشکیل دولت جدید در این کشور، همسایگان عراق هرکدام ترجیحات خاص خود را در مورد شکل‌گیری عراق جدید داشتند. در این میان با توجه به نفوذ بیشتر سه بازیگر خارجی - آمریکا، ایران و عربستان - و مردم عراق، سه سناریو برای آینده عراق پیش‌بینی می‌شد. نخست، سناریوی تجزیه عراق بود. تجزیه عراق به دو صورت قابل تصور است. یکی به دو ناحیه عرب‌نشین و منطقه کردنشین و دوم به سه منطقه کردنشین، سنی‌نشین و شیعه‌نشین. این دو سناریو در مجموع چندان محتمل به‌نظر نمی‌رسند، زیرا تقسیم عراق به سه ناحیه تقریباً هیچ طرفدار مشخصی ندارد و تقسیم به دو ناحیه نیز تنها مطلوب بخشی از رادیکال‌های جبهه کردی به‌نظر می‌رسد؛ زیرا آنان وضع فعلی را زمانی مناسب برای تحقق رؤیای کردستان بزرگ تلقی می‌کنند، اما عموم همسایگان عراق و جریان‌های شیعه و سنی داخل با تجزیه مخالفند (قاسمی، ۱۳۸۹). دوم

سناریوی دموکراسی عراقی است. برقراری دموکراسی باثبات در عراق برای همسایگانی که دموکراتیک نیستند، چندان مطلوب به نظر نمی‌رسد، اما با توجه به حمایت نیروهای اصلی داخلی عراق (شیعیان و اکراد) عدم مخالفت همسایگان مهم (ایران و ترکیه) و حمایت آشکار آمریکا، چنین سناریویی نسبت به سناریوهای دیگر محتمل تر به نظر می‌رسد (قاسمی، ۱۳۸۹). اما آمریکا در تلاش برای ایجاد یک دموکراسی سکولار طرفدار غرب در عراق بوده است. امید دیگر آمریکا این بود که عراق یک کشور متحد با محور ناسیونالیسم عراقی قوی و پرشور خواهد بود. خواه اعراب سنی، خواه شیعیان، ترکمن‌ها، کردها و آشوری‌ها خود را در یک مفهوم عراقی بودن متحدکننده سهیم خواهند دانست. امید دیگر آمریکا این بوده است که ظهور عراق دموکراتیک، نسبتاً سریع اتفاق خواهد افتاد. از سوی دیگر، ایران و عربستان در تلاش برای قدرت‌بخشی به شیعیان و سنی‌ها بوده‌اند و عراقی‌ها در یک جنگ داخلی فرقه‌ای بین کسانی که می‌خواهند پس از دهه‌ها سلطه سنی‌ها بر دولت را کنترل کنند، قفل شده‌اند. اتفاقاً آمریکا و ایران در مورد اینکه دموکراسی مناسب‌ترین نوع دولت برای باثبات‌سازی عراق است، توافق دارند، اما انگیزه این دو برای چنین برداشتی متفاوت است. انگیزه آمریکا از ارتقای دموکراسی در سراسر جهان عرب ناشی از این برداشت هنجاری است که دموکراسی‌ها با همدیگر نمی‌جنگند و دموکراسی شکل باثبات دولت و یک محافظ در مقابل به اصطلاح «تروریسم مذهبی» است. اما اولویت عمده ایران ترغیب دموکراسی در عراق به منظور به قدرت رسیدن شیعیان که اکثریت جمعیت این کشور هستند، می‌باشد. از این منظر، ایران امیدوار به جلوگیری از شکل‌گیری دوباره یک عراق به‌عنوان یک رقیب نظامی قوی که به وسیله رژیم سنی سکولار اداره می‌شود، است. با این هدف ایران در تلاش برای کاهش قدرت سنی‌ها و ساختن عراقی‌ها با یک ساختار فدرالی با سه استان قوی یا به‌عنوان یک دولت فدرال که شیعیان در آن نقش غالب را داشته باشند، است. ایران امیدوار است، با ترغیب عراقی‌ها برای استقبال از دموکراسی، شیعیان دست بالا را در قدرت به دست آورند. یک عراق شیعه نه دشمن ایران و نه متحد نزدیک آمریکا خواهد بود. بهترین سناریوی ایران تثبیت محوری شامل یک عراق شیعی، سوریه و لبنان است که ایران در آن قدرت برتر خواهد بود

(Halabi, 2009: 121). ترکیه نیز با توجه به اینکه خواستار برقراری ثبات و امنیت در عراق و چون خود یک دموکراسی است، مطمئناً خواهان شکل‌گیری یک حکومت از نوع صدام نیست. از سوی دیگر ترکیه به دلیل وجود مسئله کردها، به دنبال جلوگیری از تجزیه عراق است. سیاست ترکیه نسبت به عراق بر تهییج نشدن ناسیونالیسم کردی متمرکز شده است که یک تهدید خارجی برای ثبات داخلی ترکیه محسوب می‌شود. ترک‌ها از اقلیت ترکمن درون عراق حمایت کرده‌اند و از نفوذشان برای جلوگیری از همگرایی کرکوک در کردستان عراق استفاده کرده‌اند. در عین حال، شرکت‌های ترکیه در مناطق کردنشین در شمال عراق سرمایه‌گذاری کرده‌اند و رهبران ترک و کرد در راستای برقراری روابط سازنده در زمینه موضوعات اقتصادی، امنیتی و سیاسی تلاش کرده‌اند. سوم سناریوی حکومت اقتدارگراست. برقراری حکومتی ضعیف در عراق به نوعی مشابه حکومت صدام حسین مطلوب سوریه و عربستان خواهد بود. سوریه نیز همانند عربستان از شکل‌گیری حکومت دموکراتیک و الهام‌بخشی آن برای مردم سوریه نگران است. در عین حال مسئله کردهای سوریه و رابطه آنها با حکومت فدرال و خودمختار کردستان در عراق، نگرانی‌هایی برای سوریه برمی‌انگیزد. عربستان از سوی دیگر، در تلاش برای قدرت‌بخشی به سنی‌هاست، با این امید که یک رژیم اقتدارگرای دوست نسبت به عربستان به جای یک رژیم بدنام به قدرت برسد (Halabi, 2009: 122).

با توجه به وضعیت کنونی در عراق، به نظر می‌رسد سناریوی دوم در عراق در حال شکل‌گیری است. این سناریو بیشتر از هر کشوری در منطقه به سود ایران خواهد بود. از سوی دیگر، نکته قابل توجه در مورد عراق کنونی این است که حتی براساس انتخاباتی که در سال ۲۰۰۵ برگزار شد، دولت جدید عراق، ساختار سیاسی و ویژگی‌های عراق بسیار دور از آن چیزی است که دولت آمریکا می‌توانست در مدل ایدئال عراق تصور کند. مدل ایدئال آمریکا چنان‌که گفته شد، دموکراسی سکولار بود اما واضح است که این مدل ایجاد نشده است. حتی اگر پذیرفته شود که عراق در راه تبدیل شدن به دموکراسی به مفهوم غربی است، بانفوذترین گروه در عراق کسانی هستند که خودشان را مسلمانان شیعه می‌دانند، کسانی که از یکی از چندین حزب سیاسی - مذهبی پیروی می‌کنند. امید دوم آمریکا نیز محقق نشده

است. در عوض، هویت‌های فرقه‌ای - قومی به‌سرعت خود را به‌عنوان ابزارهای اصلی سازمان اجتماعی و بسیج سیاسی تثبیت کردند. شکسته شدن فضای سیاسی در عراق با انتقال آشفته قدرت، موجب شقاق شد که می‌توانست از سوی قدرت‌های همسایه و دیگر تشکل‌ها مثل نظامیان سلفی - جهادی مورد بهره‌برداری قرار گیرد. در این محیط پیچیده، ایران و دیگر دولت‌ها به‌سادگی می‌توانستند شبکه‌های حامی خود را ایجاد کنند و از احزاب، گروه‌های نظامی و سازمان‌ها در راستای منافع خود استفاده کنند. ظهور عراق دموکراتیک در کوتاه‌مدت نیز اتفاق نیفتاد. امریکا مجبور به افزایش نیروها و تمدید حضور آنها در عراق تا سال ۲۰۱۰ شد.

بزرگ‌ترین مشکل امریکا این است که ایران به‌عنوان بانفوذترین قدرت در عراق جایگزین شده است. این نفوذ، اشکال متنوعی دارد. ایران نه‌تنها در جنوب بلکه در شهرهای کردنشین مثل سلیمانیه و اربیل حضور برجسته‌ای دارد. در سطح منطقه نیز محور ایران، عراق، سوریه و لبنان در حال شکل‌گیری است. شکل‌گیری این محور، می‌تواند تحول جدیدی باشد تا کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس برای جلوگیری از شکل‌گیری ساختارهای امنیتی دیگری در منطقه، پوسته ساختار امنیتی موجود را به سمت ساختاری فراگیر بشکنند. تحول بنیادین در عراق، شکل‌گیری یک حکومت جدید در مقایسه با صدام را نوید می‌دهد. به قدرت رسیدن یاران سنتی کرد و شیعه ایران در آن کشور، از شدت بهانه‌جویی‌ها و بحران‌آفرینی در مرزهای غربی ایران خواهد کاست. این روند، عراق را به سمت تبدیل شدن به متحد سیاسی ایران سوق خواهد داد؛ هرچند شرایط امنیتی این کشور و اهداف امریکا از حضور در عراق، مانعی در راه تبدیل این کشور به متحد امنیتی ایران خواهد بود. پایه سوم این محور، دمشق است. رئیس‌جمهور سوریه در مصاحبه با خبرنگار سی.ان.ان، تصریح کرد که دولت سوریه با دولت منتخب در عراق همکاری خواهد کرد. شکل‌گیری این محور تأثیرگذار، ضمن آنکه می‌تواند دغدغه‌های امنیت‌جویی و انزوایگریزی ایران را تسکین دهد، کفه ایران را برای تعامل ایجابی با اعراب منطقه سنگین‌تر خواهد کرد (موسوی، ۱۳۸۶). به‌عبارت دیگر، احتمال گسترش حوزه نفوذ ایران در عراق به قدری وجود دارد که این کشور می‌تواند پل یا تخته پرش ایران برای ورود به منطقه شامات و تبدیل شدن به قدرت

بلامنازع منطقه‌ای در زیرمجموعه امنیتی خلیج فارس باشد. یکی از دلایل بوش برای تغییر راهبرد امریکا در عراق در سال ۲۰۰۷ همین نکته بود. بر این اساس، رایس و بوش در توجیه راهبرد جدید خود برای کنگره امریکا، به‌صراحت اعلام کردند: «عراق باید همچون گذشته سدی در برابر ایران و نه پلی برای آن باشد» (پورسعید، ۱۳۸۹). در مقابل افزایش سهم شیعیان در حکومت عراق، رهبران عرب به‌شدت از شکل‌گیری هلال شیعی در منطقه ابراز نگرانی کرده‌اند (حاجی‌یوسفی، ۱۳۸۸). دولت‌های سنی عربستان، مصر، کویت و اردن به‌شدت از ظهور این هلال نگران هستند؛ به‌ویژه درحالی‌که ایران به فناوری هسته‌ای دست یافته است. دولت‌های عرب سنی دوست دارند یک عراق واحد را تحت حاکمیت یک رژیم سنی به‌عنوان محافظی در مقابل ایران ببینند. عبدالله، پادشاه اردن هشدار داد که اگر عراق به یک جمهوری اسلامی تبدیل شود، با مجموعه‌ای از مشکلات روبه‌رو شده‌ایم که به مرزهایمان محدود نخواهد شد (Halabi, 2009: 123). ادعای حسنی مبارک، رئیس‌جمهور سابق مصر مبنی بر «تعلق خاطر شیعیان منطقه به ایران به‌جای وفاداری به ملیت‌هایشان» در این چهارچوب قابل تحلیل است. درواقع در چشم آنها خاورمیانه پس از سال ۲۰۰۳، بسیار شیعه‌تر شده است (سیدنژاد، ۱۳۸۹).

به‌طورکلی نگرانی از افزایش نقش ایران در نزد رهبران جهان عرب از دو جهت مطرح است: نخست، ظهور هلال شیعی و دوم، خلأ قدرت در عراق و به‌هم خوردن توازن سنتی قوا در منطقه (برزگر، ۱۳۸۷). عربستان برای مقابله با این دو نگرانی به دو اقدام متوسل شده است. این کشور نخست، سعی کرد حضور فعال‌تری در عراق داشته باشد. عربستان با درگیر شدن در عراق چند هدف را دنبال می‌کرد: هدف نخست، پیشگیری از ظهور رقبای جدی در مقابل زعامت ادعایی عربستان در عالم اسلام و منطقه خلیج فارس بود. بر این اساس تأسیس حکومتی با اکثریت شیعه برای عربستان سلفی و ضدشیعی نوعی شکست یا نقطه ضعف و یا رقیب فکری - سیاسی خواهد بود؛ بنابراین ناکامی در برقراری چنین حکومتی هدف عربستان بود (قاسمی، ۱۳۸۹). در این چهارچوب عربستان تلاش بسیار زیادی کرد تا وهابیت را در عراق توسعه دهد. ابومصعب زرقاوی، از سوی عربستان، مصر و اردن برای قتل و بمب‌گذاری تجهیز شد؛ بنابراین برهم زدن تعادل سیاسی - امنیتی

موجود در عراق یکی از اهداف راهبردی گروه‌های سلفی در راستای ناکام گذاشتن فرایند به قدرت رسیدن شیعیان و نزدیکی عراق به ایران بود، تا از این طریق تحولات ایجابی در ژئوپلیتیک ایران تحت تأثیر قرار گیرد. هدف دوم، سوق دادن مخالفان رادیکال عربستان به میدان عراق بود. این امر تیرگی روابط عراق و عربستان را به‌ویژه از اوایل ۲۰۰۹ به دنبال داشته و دولت عراق مدعی شد که سعودی‌ها به تروریست‌ها کمک می‌کنند تا وارد خاک عراق شوند. سرازیر شدن نیروهای افراطی سلفی به خاک عراق برای سعودی‌ها چندین حسن دارد. اولاً نیروهای مزبور توجهشان را از حکومت عربستان به سمت هدفی فوری‌تر یعنی عراق سوق می‌دهند. ثانیاً دولت نامطلوب شیعی تضعیف می‌شود. ثالثاً مشکلاتی برای آمریکا ایجاد می‌شود که آن را در عراق زمین‌گیر می‌کند و نمی‌تواند به تغییر رژیم یا اصلاح حکومت در عربستان فکر کند (قاسمی، ۱۳۸۹). شکایت آمریکا از اینکه حدود ۴۵ درصد از کل گروه‌های نظامی خارجی که سربازان آمریکایی و شهروندان عراقی و نیروهای امنیتی را هدف قرار می‌دهند، از عربستان سعودی هستند، در این چهارچوب قابل تحلیل است. (Halabi, 2009: 124). حضور آمریکا در عراق و منطقه برای عربستان از حیث کنترل رقبای این کشور مثل ایران هم مهم است. هدف سوم به شکست کشاندن مدل دموکراسی عراق است. نظام سیاسی عربستان در قیاس با اغلب کشورهای منطقه بیشترین فاصله را با حکومت دموکراتیک دارد. در عین حال، نسل جدید عربستان در پرتو انقلاب اطلاعاتی و اطلاع‌رسانی، یعنی اینترنت و ماهواره توانسته است با جهان مدرن و نظام‌های سیاسی جدید و دموکراتیک آشنا شود. بالطبع اگر مدل دموکراسی در عراق عربی‌زبان و همسایه عربستان توفیق یابد، برای نسل جدید سعودی الهام‌بخش خواهد بود و این امر برای حکام سعودی چندان خوشایند نیست (قاسمی، ۱۳۸۹). در هر صورت، مقابله با نفوذ ایران در صدر برنامه‌های سیاست خارجی کشورهای عربی قرار دارد. امروز در گفتمان امنیت ملی عرب «دگری» به نام «ایران شیعی» ساخته شده که این عنصر خارج از جهان عرب تا حد زیادی توانسته نظم و امنیت ملی عرب را با چالشی اساسی مواجه سازد.

اقدام دوم عربستان، همراهی با سیاست آمریکا در شکل‌دهی به ائتلاف منطقه‌ای

در مقابل ایران بود. در سطح منطقه برای مقابله و ایجاد توازن در مقابل ایران، امریکا سعی در ایجاد ائتلافی از اسرائیل و کشورهای عربی شرق و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس داشت. ایالات متحده برای بازگرداندن توازن به راه‌هایی مثل تداوم حضور خود در عراق و شکل‌دهی به اتحادی ضدایرانی یا دامن زدن به شکاف‌های قومی - مذهبی متوسل شده است. کشورهای عربی نیز هم از راه‌های دیپلماتیک و هم از سیاست مهار استفاده کرده‌اند (Ottaway et al., 2008: 35). در این زمینه کاندولیزا رایس معتقد بود، وضعیت ایران (تلاش برای دستیابی به انرژی هسته‌ای، حمایت از گروه‌هایی مثل حزب‌الله و حماس و دخالت در عراق و افغانستان و...) باعث شده است یک صف‌بندی جدید استراتژیک در خاورمیانه شکل بگیرد؛ صف‌بندی ایالات متحده و دولت‌هایی که به قول رایس آرزوی صلح و ثبات را در منطقه دارند در مقابل دولت‌هایی که از افراط‌گرایی حمایت می‌کنند به‌ویژه ایران و سوریه. این دیدگاه کشورهای مثل مصر، اسرائیل، اردن، ترکیه و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس همراه با رهبران لبنان، فلسطین و عراق را به‌طور مسلم طرفدار صلح فرض می‌کند. برخی تحلیل‌گران و سیاستمداران پیشنهاد کرده‌اند که برای کمک به این صف‌بندی جدید استراتژیک، امریکا باید برخی ضمانت‌های امنیتی رسمی را پیشنهاد دهد، یعنی سیاست اعلامی که تعهد امریکا را نسبت به دفاع از اسرائیل و دولت‌های خلیج فارس در تهاجم به‌ویژه به‌وسیله حمله هسته‌ای، اعلام می‌کند. بر این اساس، این تعهد می‌توانست باعث اعتمادسازی منطقه‌ای شود و عقلانی بودن دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای برای ایران را از بین ببرد. شکل‌گیری صف‌بندی منطقه‌ای در گزارشی که اولمرت از مشارکت استراتژیک با برخی دولت‌های عرب، براساس ابتکار عربستان سعودی برای تشویق کشورهای عربی به شناسایی و صلح با اسرائیل ارائه می‌کند، دیده می‌شود. دور جدید آنابولیس در مورد صلح خاورمیانه که از سوی امریکا هم حمایت شده، قرار بود برخی زمینه‌های نزدیکی اعراب و اسرائیل را فراهم کند. برداشت از تهدید مشترک می‌توانست به‌طور بالقوه به نخستین خط دفاعی و بازدارندگی برای امریکا در مقابل ایران تبدیل شود. گفت‌وگوی امنیتی خلیج فارس (GSD) بین امریکا و کشورهای خلیج فارس تلاشی برای بازتأیید تعهد امریکا به حفاظت از منافع

مشترک حیاتی خود در منطقه و تمرکز بر فروش تسلیحات و دیگر کمک‌ها به کشورهای عربستان، قطر، امارات، بحرین و عمان بود. هدف از فروش تسلیحات به این کشورها افزایش توانایی آنها در مقابل ایران بیان شده است و مهم‌تر اینکه فروش تسلیحات، نشانه تعهد بلندمدت امریکا به متحدان خود در خاورمیانه تلقی شد. افزون بر این، تهدیدات ایران اهداف امریکا را تسهیل کرد. ایران اعلام کرد که در مقابل حمله امریکا دست به حمله به تأسیسات این کشور در منطقه به‌ویژه در کشورهای شورای همکاری خلیج فارس خواهد زد. این ادعا باعث اتحاد بیشتر کشورهای عربی همراه با امریکا در مقابل ایران شد. بر همین اساس، یکی از مقامات نظامی عربستان - صالح المحایا - بیان کرد که «امنیت شورای همکاری خلیج فارس و حفظ منابع آن، تنها از طریق استراتژی نظامی واحد می‌تواند به‌دست بیاید». اما شکست یک چنین مشارکت استراتژیک نیز می‌تواند بیش از پیش ایران را برای بی‌ثبات‌سازی منطقه جسور کند و آن را قادر به تحلیل بردن منافع امریکا در مناطق مختلف کند (Wunderle and Briere, Jan, 2008: 13). با این وجود اعراب خلیج فارس نیز خود به تلاش برای یافتن راهی برای تعامل با ایران دست زدند. از جمله اینکه رئیس‌جمهور ایران، دکتر احمدی‌نژاد در دسامبر ۲۰۰۷ برای حضور در جلسه شورای همکاری خلیج فارس در دوحه قطر دعوت شد (Ottawa et al, 2008: 36). ایران نیز خواهان استفاده از فرصت به‌دست‌آمده از سقوط صدام برای تعمیق روابط خود با کشورهای شورای همکاری خلیج فارس بوده است. پایان رژیم صدام به‌منزله از بین رفتن موانعی سخت در راستای نزدیک‌تر شدن ایران به این دولت‌هاست. حذف صدام حسین بیش از پیش منجر به ظهور هرچه بیشتر ایران به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای شد. در روند حذف صدام و شکل‌گیری دولت جدید در عراق، نقش ایران بسیار برجسته بود، به‌گونه‌ای که خواسته امریکا مبنی بر شکل‌گیری یک دموکراسی سکولار عملی نشد و قانون اساسی برخلاف این خواسته طراحی شد و در انتخابات نیز دولتی شیعی بر سر کار آمد که بیشتر از همه به نفع ایران بود. نفوذ ایران در واقع به دلیل داشتن یک ایدئولوژی منحصر به فرد بود که باعث نفوذ این کشور در عراق شد. درعین حال ایران از قدرت و منابع اقتصادی خود برای کمک به مجروحان عراقی و ایجاد روابط روبه‌رونق اقتصادی

استفاده کرد و به نفوذ خود در این کشور افزود. در واقع این مسائل ناشی از تأثیرگذاری ایران بر منطقه و همسایگان خود بوده است. با حذف صدام، توازن قوای منطقه‌ای کاملاً به نفع ایران و به ضرر رقبای ایران تغییر کرد. همان‌گونه که در بحث نظری بیان شد، همسایگان باید به قدرت کشور اذعان کنند، در این زمینه نیز همسایگان ایران با اذعان به قدرتمند شدن ایران سعی در تشکیل ائتلافی علیه این کشور کردند.

۳. گسترش دموکراسی در خاورمیانه

پس از ۱۱ سپتامبر، رژیم‌های عرب تحت فشار فزاینده داخلی و خارجی برای اصلاح داخلی بوده‌اند. مبارزه با تروریسم، بحث‌های قدیمی را که سیاست خارجی را با تغییر رژیم پیوند می‌داد، شدت بخشید. تقاضا برای اصلاحات به دو شکل مطرح شد: شکل سخت در قالب جنگ با ترور و شکل نرم در چهارچوب مشارکت اروپا - خاورمیانه یا طرح خاورمیانه بزرگ. بر همین اساس، در ژانویه ۲۰۰۵ در کنفرانس ضدتروریسم در ریاض، فرانسیس تاون سند، دستیار رئیس‌جمهور و مشاور امنیت داخلی آمریکا، تأکید کرد که در جهان نمی‌توان تروریسم را شکست داد بدون اینکه عربستان تروریسم را در سرزمین خودش از بین ببرد. مطابق این دیدگاه ویژگی مذهبی عربستان - اسلام وهابی - و شهرت آن به تبلیغات شدید در این زمینه در جهان اسلام، این کشور را در وضعیت حساس جهانی قرار داده است. شمار بسیار زیادی از جنگجویان عرب که از طریق اردوگاه‌های آموزش القاعده در طول دهه ۹۰ آموزش دیده‌اند و خود اسامه بن لادن، همگی متأثر از اسلام وهابی بوده‌اند؛ از این رو لازم دانسته شد که حکومت عربستان این کشور را تبدیل به مرکز مبارزه با تروریسم کند؛ بنابراین، ملک عبدالله و بوش ابتکار «گفتگوی استراتژیک» را در آوریل ۲۰۰۵ اعلام کردند که هدفش استحکام روابط دوجانبه از طریق ایجاد چهارچوبی برای مسائل فرهنگی، اقتصادی، مالی و امنیتی بوده است. با این وجود هرچند وزارت دفاع آمریکا با دولت‌های یاغی با زور برخورد کرده است، اما وزارت خارجه یک رویکرد آشتی‌جویانه را نسبت به متحدان سنتی آمریکا در خاورمیانه حفظ کرده است. در اوایل دسامبر ۲۰۰۲ کالین پاول ابتکار مشارکت خاورمیانه را

مطرح کرد که سیاستی است که دموکراسی را به‌عنوان یک روند تدریجی و فزاینده می‌بیند که امریکا باید آن را با ارتقای توسعه اقتصادی، آموزش و سازمان‌های جامعه مدنی تشویق کند. امریکا در راستای اصلاح سیستم مالیاتی، آموزشی و سیاسی داخلی در عربستان و دیگر پادشاهی‌ها تلاش کرده است. علاوه‌بر آن این کشور توجه بی‌سابقه‌ای به آزادی مذهبی برای غیرمسلمانان و آزادی زنان کرده است. نگرانی امریکا در مورد عربستان این است که این کشور تنها کشوری در منطقه است که پارلمان ندارد (Halabi, 2009: 105).

پیش از ۱۱ سپتامبر، روابط امریکا و پادشاهی‌های خلیج فارس براساس فرمول نفت اعراب در مقابل تأمین امنیتی این کشورها توسط امریکا تحلیل می‌شد. امریکا طی سال‌های مدید براساس این فرمول با منطقه خلیج فارس تعامل می‌کرد. کشورهای عربی به عرضه نفت با قیمت مناسب متعهد شده بودند و از فرایند صلح خاورمیانه حمایت می‌کردند و در مقابل، امریکا مسئولیت حفظ امنیت این کشورها را در مقابل تهدید خارجی بر عهده داشت. بر همین اساس، عربستان به‌عنوان برجسته‌ترین کشور عرب در حوزه خلیج فارس در کانون این سیاست قرار داشت. پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، عربستان به‌طور ویژه مورد حملات شدید دولت بوش، کنگره، رسانه‌ها و دیگر سازمان‌های غیردولتی امریکا قرار گرفته، که نه‌تنها این پادشاهی را به‌عنوان دشمن امریکا بلکه همچنین حامی مالی گروه‌های اسلامی که توسط غرب محکوم شده‌اند، ترسیم می‌کردند. نهادهای دولتی و مؤسسات امریکایی به سبب حضور ۱۵ شهروند سعودی در میان ۱۹ نفر تروریست حملات ۱۱ سپتامبر یک نگاه منفی نسبت به عربستان پیدا کردند. کنگره امریکا، دولت را برای تحمیل فشارهای سنگین بر عربستان تحت فشار قرار داد (Halabi, 2009: 100). روابط امریکا و عربستان تبدیل به مسئله‌ای جنجال‌برانگیز در انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۰۴ امریکا شد. نماینده دموکرات، جان کری، خاطرنشان کرد که اگر در مورد استقلال تأمین انرژی جدی هستیم پس باید در مورد برخورد با نقش عربستان در حمایت مالی و ایدئولوژیکی از القاعده و دیگر گروه‌های تروریستی نیز جدی باشیم. همچنین یک مقام بلندپایه دولتی امریکا، دانشگاه اسلامی امام محمد بن سعود در ریاض را به‌عنوان کارخانه تروریسم توصیف کرد (Halabi, 2009: 105). تعصب

مذهبی عربستان در واقع تبدیل به یک مسئله مشکل‌ساز در روابط این دو کشور شد. در طول نیم قرن، این تعصب مذهبی، عربستان را به‌عنوان بازیگری در مقابل گسترش کمونیسم حفظ کرد. اما وقتی دیوار برلین و شوروی فروپاشید، سیاست‌های عربستان تغییر نکرد. متعصبان مذهبی و گروه‌های اسلامی که در طول جنگ سرد به دلیل نگرانی‌های امنیتی متفاوتی به‌وجود آمده بودند، در نظم سیاسی جهانی جدید پس از جنگ سرد، تنفر خود نسبت به کمونیسم شوروی، متوجه آمریکا کردند (Bronson, 2005). اگرچه نفت و امنیت از مؤلفه‌های پایدار در روابط آمریکا و عربستان بوده و هست، اما مشکلی که امروز وجود دارد این است که تعصبات مذهبی و تبلیغات در این زمینه برانگیزاننده تنفر علیه آمریکا است. در گذشته، رهبران عربستان بین اهداف مذهبی و سیاسی مجبور به انتخاب نبودند (چون هر دو تقویت‌کننده روابط آمریکا و عربستان بودند) اما از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به بعد، چنین دیدگاهی رواج یافت که عربستان اراده و توان لازم برای برخورد با افراط‌گرایی در داخل و خارج این کشور را ندارد. در واقع عربستان، متحد سنتی آمریکا در منطقه، در نگاه نومحافظه‌کاران به‌عنوان بخشی از مشکل دیده می‌شود نه به‌عنوان بخشی از راه‌حل؛ بنابراین روابط آمریکا - عربستان پس از ۱۱ سپتامبر رو به افول رفته است. از سوی دیگر، رویکرد آمریکا برای مداخله نظامی و فشار برای اصلاح داخلی موجب افزایش انتقاد رهبران و همچنین مردم عربستان نسبت به آمریکا شده است.

به دنبال این فشارها عربستان چند طرح را اجرا کرد. اقدام نخست، همکاری عربستان با خزانه‌داری آمریکا و گروه ۷ بوده است. نیرویی ویژه به‌وسیله گروه ۷ در سال ۱۹۸۹ برای بررسی حمایت مالی تروریست‌ها ایجاد شد و هدف آن توسعه و ارتقای سیاست‌های ملی و بین‌المللی برای مبارزه با حمایت مالی تروریسم بوده است (Halabi, 2009: 105). مقامات عربستان طی این سال‌ها تلاش کردند بسیاری از نیروهای القاعده را دستگیر کنند و یا منابع مالی آنها را محدود سازند و اجازه ندهند تحت عناوین مختلفی چون امور خیریه از داخل عربستان کمک مالی به نیروهای القاعده صورت گیرد. همچنین برای محدودسازی افراط‌گرایی، روحانیان رادیکال در عربستان از ایراد خطبه‌های افراط‌گرایانه منع شدند و بیش از ۲۰۰۰ نفر از آنان یا

از ایراد سخنرانی منع شدند یا در برنامه‌های بازآموزی شرکت داده شدند.

اقدام دوم به دنبال بمب‌گذاری انتحاری در می ۲۰۰۳ در سه مجتمع مسکونی در ریاض شکل گرفت. به دنبال این حادثه دولت شروع به اقدامات سیاسی، اقتصادی و امنیتی در مقابل تروریست‌های محلی کرد. همچنین نهادهای جدیدی را برای کنترل شدید بر روی جریان‌های مالی در سراسر مرزهای عربستان به وجود آورد و نظارت دولتی فزاینده‌ای را بر روی هدایای قابل بخشش اعمال کرد (Halabi, 2009: 105). همچنین به دنبال این حوادث، ملک عبدالله در سال ۲۰۰۳ شروع به برگزاری یک سری گفت‌وگوهای ملی در سطح عمومی کرد که بر تساهل و ارتباط بین گروه‌های مختلف مذهبی تمرکز می‌کند (گفت‌وگو میان صوفی‌ها، سلفی‌ها، شیعیان و دیگر بخش‌های درون عربستان سعودی). برای دولتی که تا آن زمان از هرگونه تأیید تکرر مذهبی اجتناب کرده بود، این اتفاق تحول قابل توجهی بود. اگرچه اصلاح‌طلبان سعودی و روحانیان شیعه گفته‌اند که این گفت‌وگوها هیچ تأثیری بر روی تضعیف سلفی‌گری ندارد (Wehrey et al., 2010: 27). به هر حال در این گفت‌وگوها در مورد موضوعاتی مهم مانند تعصب، نقش زنان و چالش‌های اقتصادی - سیاسی بحث شد. در نتیجه این بحث‌ها، روزنامه‌ها بیش از پیش به انتشار مقالاتی پرداختند که اصول بنیادین مذهبی را زیر سؤال می‌برد. چنان‌که چندین روزنامه‌نگار و دیپلمات برای نخستین بار در تاریخ معاصر عربستان به این مسئله اشاره کردند که این کشور می‌تواند آثار ابن تیمیه - شخصیت اصلی تفکر مذهبی سعودی که به عنوان تفسیر واقعی قرآن بر آن تأکید شده و از مرتد بودن دیگر مسلمانان حمایت کرده است - را بررسی کند.

اقدام سوم عربستان در سال ۲۰۰۵ روی داد. در این سال عربستان نخستین انتخابات شهرداری خود را برگزار کرد؛ هرچند فقط مردان حق رأی داشتند (Halabi, 2009: 105). به رغم انجام این اقدامات، مقامات سعودی از تلاش‌های امریکا برای مداخله در امور داخلی خود بسیار انتقاد می‌کردند. آنها این نگرانی را داشتند که انجام اصلاحات ممکن است پیامدهای ویران‌کننده‌ای برای ثبات داخلی این کشور داشته باشد به صورتی که حتی کنترل اوضاع را از دست بدهند (Halabi, 2009: 105). حتی در میان امریکایی‌ها و ناظران غربی این نگرانی وجود داشت که در صورت

اعمال فشار امریکا، خاندان سعود کنترل اوضاع را از دست دهند و در صورت تغییر حکومت آل سعود، دولتی دموکراتیک و طرفدار غرب تشکیل نشود. حتی بیشتر این احتمال را مطرح می‌کردند که با تغییر حکومت، افراطیون مذهبی قدرت را در دست گیرند و در این راه از حمایت سران نظامی نیز برخوردار شوند. در چنین حالتی، امریکا با کشور افراطی دیگری روبه‌رو خواهد بود که بخش عظیمی از منابع نفت جهان را در اختیار دارد و این می‌تواند پیامدهای بسیار خطرناکی برای امریکا داشته باشد (کمپ و ساندرز، ۱۳۸۴: ۷۶). بر این اساس، ۱۱ سپتامبر بحرانی در سیاست خارجی عربستان و نیز در سیاست داخلی این کشور به وجود آورد (Harders, 2008: 42). در مجموع می‌توان گفت حادثه ۱۱ سپتامبر موجب مشکلات داخلی و بین‌المللی برای عربستان شد که در مجموع قدرت مانور این کشور در سیاست خارجی را کاهش داد.

۴. رابطه ایران و ترکیه

روابط ترکیه و ایران به‌طور قابل توجهی پس از به قدرت رسیدن حزب عدالت و توسعه در سال ۲۰۰۲ بهبود یافته است. برای مثال در بخش اقتصادی، میزان تجارت بین ایران و ترکیه از آن پس ۴ برابر شده است، درحالی‌که همکاری در حوزه امنیتی نیز به‌طور قابل توجهی افزایش یافته است؛ اما به‌رغم افزایش روابط بین دو کشور، کارگزاران سیاست خارجی ترکیه و نهادهای دفاعی آن در مورد دستیابی ایران به فناوری هسته‌ای ابراز نگرانی کرده‌اند. ترکیه از یک ایران هسته‌ای که ممکن است توازن قوای شکننده در منطقه خاورمیانه را از بین ببرد، نگران است؛ منطقه‌ای که در آن هیچ کشوری به‌تنهایی برتر به‌نظر نمی‌رسد. درعین حال، ترکیه نمی‌خواهد بهبود روابط در سال‌های اخیر با ایران از بین برود. بر همین اساس این کشور به‌صراحت اعلام کرده است که از خاک و فضای هوایی آن برای هیچ‌گونه عملیات نظامی در مقابل ایران استفاده نخواهد شد. بر همین اساس از تلاش‌های دیپلماتیک به‌ویژه توسط اتحادیه اروپا، برای یافتن راه‌حل دیپلماتیک برای مسئله هسته‌ای ایران تلاش کرده است. (Lowe & Spencer, 2006: 38).

روابط ایران و ترکیه با موضوعات سه‌گانه امنیت انرژی، ورود ترکیه به اتحادیه

اروپا و رابطه ترکیه - آمریکا ارتباط مستقیم دارد. در زمینه انرژی، پیش‌بینی شده بود که در سال ۲۰۱۰، ۱۹ درصد از گاز طبیعی ترکیه از ایران و ۵۸ درصد از روسیه تأمین شود. ترکیه به دنبال تبدیل شدن به دروازه ورود انرژی ایران و روسیه و نفت و گاز آسیای مرکزی به اروپا، خاورمیانه و فراتر از آن است؛ بنابراین به داشتن یک روابطه دوستانه با ایران برای دستیابی به اهداف منطقه‌ای و به حداکثر رساندن تنوع منابع انرژی خود، به خوبی آگاهی دارد. مسئله دیگر، موضوع ورود ترکیه به اتحادیه اروپاست. ترکیه سیاست اقتصادی، سیاسی و منافع سیاست خارجی خود را در چهارچوب اتحادیه اروپا و فرایند ورود به اتحادیه قرار داده است. این کشور به‌عنوان کشوری تأثیرگذار و با نیروهای مسلح حرفه‌ای، به‌طور برجسته‌ای به تلاش‌های جمعی اتحادیه اروپا برای ارتقاء امنیت و ثبات در منطقه جنوبی اروپا، منطقه بالکان، قفقاز و خاورمیانه کمک کرده است. بر این اساس، چشم‌انداز خارج شدن ترکیه از فرایند ورود به اتحادیه اروپا، احتمالاً موجب تعقیب سیاست خارجی و دفاعی مستقل‌تر و ملی‌گرایانه‌تر، به‌ویژه در ارتباط با ایران خواهد شد. این مسئله می‌تواند برای منافع اتحادیه اروپا بسیار حیاتی و تعیین‌کننده باشد. سومین عامل، رابطه آمریکا و ترکیه است که پس از اجازه ندادن پارلمان ترکیه به نظامیان آمریکا برای استفاده از خاک ترکیه برای حمله به عراق، افول چشمگیری داشته است. نظرسنجی‌ها در این زمینه نشان می‌دهند که در سال ۲۰۰۶، ۱۲ درصد از ترک‌ها دیدگاهی مثبت در مورد آمریکا دارند (در مقایسه با ۵۳ درصد در سال ۲۰۰۰). گرچه این نظرسنجی نشان می‌دهد که ۶۱ درصد از مردم ترکیه با دستیابی ایران به سلاح‌های هسته‌ای مخالفند، اما ۶۰ درصد معتقدند حضور نظامی آمریکا در عراق یک خطر بزرگ‌تر برای صلح جهانی است. این مسئله برای ایران تنها ۱۶ درصد است (Lowe & Spencer, 2006: 39)؛ بنابراین در طول یک دهه گذشته، تغییر در سیاست خارجی ترکیه و فاصله گرفتن این کشور از اسرائیل از یک‌سو و گسترش روابط این کشور در تمام حوزه‌ها با ایران، روز به روز باعث افزایش قدرت این کشور شد. این مسئله در کنار دیگر مسائلی که در ادامه آمده است، باعث انزوای اسرائیل در منطقه شد و در مقابل، دوستی روزافزون ایران و ترکیه منجر به افزایش قدرت مانور هر دو کشور در معادلات منطقه‌ای و جهانی شد. می‌توان این‌گونه

برداشت کرد که این ناشی از انکارناپذیری قدرت ایران در منطقه بوده است.

۵. ایران و جنگ ۲۰۰۶ حزب‌الله و اسرائیل

جنگ میان اسرائیل و حزب‌الله در سال ۲۰۰۶ را می‌توان به‌عنوان یک جنگ نیابتی بین تل‌آویو و تهران در نظر گرفت. تصمیم غیرمنتظره اسرائیل برای گسترش جنگ در سطح وسیع با هدف پیشی گرفتن بر ایران انجام شد. اسرائیل این جنگ را فرصتی برای خنثی کردن حزب‌الله و حماس و در نتیجه تضعیف توانایی مقابله به مثل ایران می‌دید. ایران از طریق این گروه‌ها می‌توانست جنگ را نه در مرزهای خود بلکه به مرز اسرائیل بکشاند، سناریویی که آسیب‌پذیری اسرائیل را نسبت به جنگ نامتقارن بیشتر برجسته کرد. ایران نیز در مقابل، برای جلوگیری از پیروزی اسرائیل، دیپلمات‌های خود را برای متقاعد کردن مسلمانان و کشورهای عرب به حمایت از حزب‌الله بسیج کرد. ایران اعلام می‌کرد که پاسخ اسرائیل پاسخی نامتناسب بوده است و رهبران کشورهای مسلمان را برای کمک تسلیحاتی و تجهیز نظامی حزب‌الله فرا می‌خواند. برای اسرائیل نیز، علاوه بر آزادسازی سربازان ربوده‌شده و تأمین امنیت در مرزهای شمالی خود با لبنان، هدف اصلی، ایران بود. مشابه رهبران ایران، اسرائیل به‌خوبی می‌فهمید که جنگ به حزب‌الله محدود نشده است، بلکه بی‌اعتبارسازی حامی حزب‌الله، هدف مهمی بود. بر این اساس اسرائیل معتقد بود، شکست حزب‌الله، ایران را از نظر سیاسی و نظامی ضعیف خواهد کرد و این کشور را در موقعیت آسیب‌پذیری در مذاکره بر سر موضوع هسته‌ای قرار خواهد داد. به‌علاوه، اسرائیل تلاش کرد با ضربه زدن و تخریب زیرساخت‌های اقتصادی لبنان، به ایران نشان دهد که مواجهه با این کشور چه پیامدهایی برای آنها خواهد داشت.

اما با اعلام آتش‌بس، حتی ایرانیان نیز از قدرت حزب‌الله شگفت‌زده شده بودند. در نتیجه جنگ، جایگاه ایران - و حزب‌الله بیشتر از آن - در بین مردم جهان اسلام به سطح بی‌سابقه‌ای ارتقا یافت. اسرائیل و امریکا ضعیف شدند و دولت‌های عرب طرفدار غرب نیز خودشان را بین دوراهی مردم ناراضی و کاخ سفید که توجه اندکی به منافع متحدانش نشان می‌داد، تحت فشار می‌دیدند. عربستان سعودی، مصر

و اردن سه متحد کلیدی امریکا، بیشترین ضربه را از پیشرفت ایران می‌خوردند. پیشتر هرگز یک دولت عربی در سطح بسیار گسترده‌ای یک گروه جنگنده با اسرائیل را تقبیح نکرده بود. عربستان با پیشنهاد برای محکوم کردن حزب‌الله، بر این نظر بود که امریکا اسرائیل را کنترل خواهد کرد؛ اما نتیجه معکوس گرفت. دولت بوش بیشتر در راستای طولانی کردن جنگ گام برداشت تا اینکه آن را کوتاه کند و این مسئله با آشکار کردن عدم نفوذ عربستان بر کاخ سفید، باعث شرمندگی عربستان سعودی شد. درعین حال، حمایت عمومی از حزب‌الله در میان مردم عربستان بسیار قوی بود. اردن و مصر نیز به سرعت مجبور به تغییر موضع شدند. در مقابل، ایران نه تنها با این حرکت اسرائیل قدرتمند شد، بلکه از ضعیف شدن رقبای عربش نیز سود برد. در پایان ۳۴ روز جنگ، حزب‌الله یک پیروزی گیج‌کننده را به دست آورد. این جنگ بیش از آنکه تقویت‌کننده شکست‌ناپذیری اسرائیل باشد - جنگی که برای تضعیف ایران بود - تنها خود اسرائیل را بیشتر آسیب‌پذیر کرد. از نظر داخلی نیز، حزب‌الله یک موضع آشتی‌جویانه و میانه را پذیرفته است که در آن به دیگر گروه‌ها در درون گفتمان ملی این اطمینان را داده است که دستورکارش واقعاً به اهداف لبنان محدود شده است. اما این موضع همیشه با مخالفت با دستورکار منطقه‌ای امریکا همراه بوده است. برای مثال، شیخ نعیم قاسم - معاون دبیرکل حزب‌الله - اعلام کرد که هرگونه برخورد اسرائیل یا امریکا با تأسیسات هسته‌ای صلح‌آمیز ایران اشتباه بسیار بزرگی خواهد بود و موجب واکنش‌های شدیدی خواهد شد (Lowe & Spencer, 2006: 27). بر این اساس، اگر یک جبهه ضد امریکایی در خاورمیانه به رهبری ایران و سوریه در حال شکل‌گیری است، حزب‌الله در لبنان بخش مهمی از این جبهه است و لبنان روی خط گسل رویارویی بین ایران و امریکا قرار دارد. این مسئله به‌روشنی با شروع جنگ بین حزب‌الله و اسرائیل نشان داده شد. بخشی از نقشی که حزب‌الله در جبهه کنونی با اسرائیل بازی می‌کند، براساس دستورکار منطقه‌ای است که در همکاری با سوریه و ایران مشخص می‌شود (Lowe & Spencer, 2006: 24).

از سوی دیگر، پیروزی حماس در انتخابات که از نظر فکری به ایران نزدیک‌تر است و حمایت ایران از جنبش نظامی بنیادگرای اسلامی، موجب افزایش احساس

تهدید اسرائیل از سوی ایران شده است. ایران نخستین کشوری بود که پس از پیروزی حماس به آن تبریک گفت و فوراً نماینده ارشد حماس را برای ملاقات به تهران دعوت کرد. در حالی که اتحادیه اروپا و امریکا کمک‌های خود را به دولت فلسطینی قطع کرده بودند، وزیر خارجه ایران، منوچهر متکی اعلام کرد که ایران ۵۰ میلیون دلار به‌عنوان کمک به دولت جدید، به رهبری حماس هدیه خواهد کرد. اگر بخواهیم این تحولات را در قالب بخش نظری ببینیم، باید گفت یکی از مؤلفه‌های قدرت منطقه‌ای داشتن، منابع ایدئولوژیکی است، اگرچه برخورداری ایران از یک ایدئولوژی اسلامی و خاص در عراق نیز قدرت خود را نشان داد، اما در شرق منطقه خاورمیانه به‌دلیل وجود اشتراک ایدئولوژی شیعی بین ایران و بخش‌هایی از لبنان به‌ویژه حزب‌الله، و حمایت‌های ایران از این حزب، باعث پیروزی آن در مقابل اسرائیل و ارتقای جایگاه منطقه‌ای ایران و همچنین تأثیرگذاری بیشتر ایدئولوژی ایران شد.

جایگاه جمهوری اسلامی ایران در نظم جدید منطقه‌ای

براساس رویدادهای بررسی شده در طول این دوره می‌توان دلایلی که باعث بهبود وضعیت منطقه‌ای ایران شده را به‌ترتیب زیر ذکر کرد:

۱. حذف طالبان

به‌دنبال حذف طالبان در افغانستان، ایران نه‌تنها روابط خوبی با دولت جدید افغانستان داشته است بلکه روز به روز نفوذش در این کشور در حال افزایش بوده است. نفوذ ایران تا جایی بود که از یک سو حامد کرزای به‌رغم مخالفت‌های امریکا حاضر به کاهش روابط با ایران نشده است و از سوی دیگر پس از مدتی خود امریکا نیز مجبور به همکاری با ایران برای ثبات‌سازی در این کشور بوده است؛ بنابراین موفقیت استراتژی امریکا نیاز به شناسایی نقش منطقه‌ای ایران در ثبات افغانستان دارد که باید شامل یک رویکرد منطقه‌ای باشد و بر کمک‌های سازنده دولت‌های همسایه و جامعه بین‌الملل تمرکز کند و ایران بازیگر کلیدی در این زمینه است. از نظر تحلیل‌گران، توقف درگیری ایران در افغانستان نه سازنده و نه ممکن است. امریکا چه دوست داشته باشد چه نه، ایران با وجود زبان فارسی، تاریخ،

جغرافیا، جمعیت، مذهب و منابع انرژی، همیشه یک قدرت منطقه‌ای بوده و خواهد بود. علاوه بر این، ایران بازیگر مهمی در بازسازی افغانستان است. از نظر مالونی، هرگونه مدلی از درگیری با ایران باید این کشور را به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای تأیید کند. تلاش‌های گذشته برای انکار این نقش تنها تهران را به اعمال نفوذ منطقه‌ای خود از طریق ابزارهای کمتر مشروع تشویق کرده است. ایران اعلام کرده است که هدفش در منطقه کمک به صلح و ثبات است و اینکه این دو عامل برای پیشرفت منطقه ضروری هستند.

۲. حذف صدام حسین و برهم خوردن توازن قوا در منطقه

سیستم منطقه‌ای خاورمیانه از زمان جنگ دوم جهانی با رقابت میان ایران و قدرت‌های عربی (عمدتاً عراق، مصر، عربستان و سوریه) برای برتری منطقه‌ای از طریق تغییر توازن و متحدان خود تعریف شده بود. این رقابت‌ها با کمک نظامی و حمایت سیاسی قدرت‌های خارجی برای جلوگیری از اینکه هیچ قدرت منطقه‌ای یا ایدئولوژی‌ای بر منطقه مسلط نشود و همچنین عرضه نفت دچار مشکل نشود، حمایت می‌شد. تا پیش از جنگ عراق، توازن قدرت منطقه‌ای شامل کشورهای عربی و ایران می‌شد؛ اما پس از این جنگ، توازن به‌طور اساسی به کشورهای غیرعربی تغییر کرده است. این جنگ تاکنون به‌طور مداوم باعث افول اعراب و ظهور ایران شده است. با حذف دولت حائل عراق، ایران به راحتی می‌تواند در هسته خاورمیانه از لبنان تا غزه مانور دهد. از سوی دیگر حضور نظامی آمریکا در منطقه این توازن را به توازن میان ایران و آمریکا تبدیل کرده است. چنان‌که یک مقام اردنی اشاره می‌کند، دو بازیگر غیرعربی - ایران و آمریکا - بانفوذترین بازیگران کنونی منطقه هستند (Wehrey et al., 2010: 17). گریسیک نیز یکی از طرفداران پذیرش نقش منطقه‌ای و گفت‌وگو با ایران است. وی ضمن پذیرش ایران به‌عنوان یک بازیگر و قدرت منطقه‌ای، معتقد است، سیاست‌های آمریکا در سرنگونی دشمنان ایران در شرق و غرب این کشور - طالبان و صدام حسین - انرژی امنیتی - سیاسی ایران را آزاد کرده و این امر توازن سنتی قوا در منطقه را به نفع ایران و به ضرر متحدان سنتی آمریکا در جهان عرب و اسرائیل به هم زده است. برژینسکی نیز معتقد است،

نابودی عراق موجب شد تنها کشور عربی که قادر به ایستادن در برابر ایران بود از بازی‌های منطقه‌ای حذف شود و در نتیجه این کار به نفع پرشورترین مخالف امریکا در منطقه بود. با تعابیر ژئوپلیتیکی می‌توان گفت، جنگ موجب شکست خودخواسته برای امریکا شده و دستاوردهای بسیار زیادی برای ایران داشته است (برژینسکی، ۱۳۸۷: ۱۴۶). در گزارش کنفرانسی که توسط جمعی از اندیشمندان برای بررسی روندهای کنونی خاورمیانه از سال ۲۰۰۵ تا ۲۰۲۰ ارائه شده است، این اندیشمندان معتقدند، ایران اکنون در «لحظه پروسسی» تاریخ خود قرار دارد، البته نه به دلیل توسعه‌طلبی نظامی، بلکه به دلیل جاه‌طلبی‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی. سیاستمداران ایرانی به‌طور مکرر از افزایش حوزه نفوذشان صحبت می‌کنند، نه تنها در خاورمیانه بلکه همچنین در آسیای مرکزی، و ایران خواهان شناسایی نقش منطقه‌ای خود از سوی امریکاست؛ بنابراین رقابت ایران - امریکا بر روی همسایگان عرب و آسیایی ایران تأثیرگذار است

(http://www.dni.gov/nic/PDF_GIF_confreports/mideast_future.pdf, 2005).

۳. جنگ‌های ۳۳ روزه و ۲۲ روزه

در شرق خاورمیانه نیز جنگ‌های ۲۰۰۶ حزب‌الله و جنگ غزه، موجب تقویت جایگاه ایران شده است. اولاً از زمان به‌وجود آمدن اسرائیل در ۱۹۴۸، خصومت نسبت به تل‌آویو بیشتر از هر عامل دیگری اعراب را متحده کرده است. رویارویی حزب‌الله - به‌همراه ایران - با اسرائیل به طرز چشمگیری در خیابان‌های کشورهای عربی عمومیت یافته است. هزاران تظاهرکننده در چندین پایتخت کشورهای عربی حمایتشان را از حزب‌الله و رهبر آن و حمایت‌های ایران، بیان کردند. در واقع، متحدان امریکا در منطقه از قبیل مصر، اردن و عربستان برای حمایت از حزب‌الله بی‌میل بوده‌اند، اما سطح وسیع قربانیان غیرنظامی لبنان به این تردید پایان داده و رهبران عرب نیز به توده‌های مردم در محکومیت اسرائیل و حمایت از حزب‌الله، پیوسته‌اند. ثانیاً از سال ۲۰۰۲ بحث در مورد توانایی هسته‌ای ایران تشدید شد. قدرت‌های غربی - با هدایت امریکا - ایران را به تلاش برای دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای متهم می‌کنند؛ درحالی‌که ایران مطلقاً این اتهامات را رد می‌کند و آن را

صلح‌آمیز می‌داند. در اوایل سال ۲۰۰۶ رئیس آژانس بین‌المللی انرژی اتمی پرونده ایران را به شورای امنیت سازمان ملل فرستاد، جایی که اعضا بر روی گزینه‌های مختلفی مانند تحریم‌های دیپلماتیک و اقتصادی بحث کرده‌اند. اما، جنگ حزب‌الله - اسرائیل بر دیپلماسی بین‌المللی مسلط شد و توجهات را از مسائل هسته‌ای ایران دور کرد. ثالثاً اسرائیل و امریکا همیشه به نیروی نظامی به‌عنوان گزینه ممکن در مقابل تأسیسات هسته‌ای ایران توجه کرده‌اند. به‌رغم تخریب شدید زیربنای لبنان و قربانیان وسیع، حزب‌الله پیشروی‌های اسرائیل را کند کرد. مقاومت حزب‌الله که پشتیبانی چون ایران دارد نشان می‌دهد که تا چه اندازه رویارویی با جمهوری اسلامی ایران سخت خواهد بود. به‌عبارت دیگر، شدت جنگ بین اسرائیل و حزب‌الله، انگیزه تمرکز بر روی ابزارهای دیپلماتیک را در مورد برنامه هسته‌ای ایران بیشتر کرد.

از سوی دیگر، از شروع درگیری‌ها از سال ۲۰۰۰ بین اسرائیل و فلسطین، نه‌تنها تلاش‌های صلح در چشم بسیاری از فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها بی‌اعتبار شده است، بلکه همچنین به حماس، جهاد اسلامی فلسطین و جنبش افراط‌گرایان مذهبی که دعوت به از بین بردن اسرائیل و ایجاد دولت فلسطینی کرده‌اند، قدرت بخشیده است. فساد و انشعاب در فتح و دولت فلسطین و برنامه‌های اجتماعی حماس، به حماس اجازه داده است که در انتخابات محلی در مناطقی مانند غزه، قلقیلیا و نابلس و انتخابات پارلمانی فلسطین در ژانویه ۲۰۰۶ پیروز شود (Cordeman, 2009). 5. حملات هوایی اسرائیل به غزه منجر به انتقادات شدید جهان عرب شد و این مسئله نفع سیاسی برای حماس، حزب‌الله ایران و سوریه در برداشت. رسانه‌های اروپایی، سازمان‌های حقوق بشری و آژانس‌های سازمان ملل نیز به‌طور مداوم شروع به انتقاد کردند (Cordeman, 2009: 30). در نهایت این جنگ نه‌تنها باعث افزایش انتقادات بین‌المللی از اسرائیل شد، بلکه حتی سازمان ملل اقدامات اسرائیل را جنایت جنگی تلقی کرد.

۴. دموکراسی‌سازی و افزایش نقش شیعیان و تضعیف جایگاه سنی‌ها در منطقه

یکی از نتایج ناخواسته جنگ ۲۰۰۳ عراق، بالا گرفتن نزاع فرقه‌ای نه‌تنها در عراق

بلکه تقریباً در تمام خاورمیانه بود. رهبر سنی در بغداد سرنگون شد و ائتلاف گسترده شیعی همراه با ارتباط قوی با ایران جای آن را گرفت. در مقابل، رهبران سنی در مصر، اردن و عربستان ناامیدی خودشان را نسبت به ظهور قدرت شیعیان ابراز داشتند. پیوندهای دیرینه تاریخی، فرهنگی و مذهبی بین مردم ایران و عراق و حضور معارضان عراقی شیعه و کرد در دوران زمامداری صدام حسین در ایران، و در نتیجه ارتباط برادرانه و نزدیک بین نخبگان مذهبی و سیاسی ایران و رهبران مذهبی و سیاسی شیعی و کرد در عراق، که بخش عمده‌ای از آنها در ساختار دموکراتیک جدید به قدرت رسیده‌اند، از عوامل اصلی نفوذ طبیعی ایران در عراق محسوب می‌شود. در زمینه نقش بیشتر شیعیان در عراق می‌توان به وعده نوری‌المالکی در مورد اعطای خودمختاری به بصره اشاره کرد. در می ۲۰۱۰ نوری‌المالکی که فهرست انتخاباتی‌اش در انتخابات پارلمانی در بصره با ۱۴ کرسی رتبه نخست را کسب کرد، اعلام کرد که اگر موفق به تأسیس دولت شود، قانون مربوط به خودمختاری منطقه بصره را امضا خواهد کرد. بصره یکی از ثروتمندترین استان‌های عراق و سومین آنها به لحاظ جمعیت پس از بغداد و موصل است. ذخایر نفتی این استان حدود ۲۰ درصد ذخایر نفتی خاورمیانه است (پورسعید، ۱۳۸۹). سعودالفیصل، وزیر خارجه عربستان گفت که جنگ عراق این کشور را به ایران تقدیم کرده است. مقام دیگر اردنی می‌گوید که عراق عرب، برای ایران دیگر وجود ندارد. برخی تحلیل‌گران، دستاوردهای ایران در عراق را نه تنها نتیجه اشتباهات آمریکا که همچنین حاصل غفلت خود اعراب می‌دانند. یک مفسر بحرینی اشاره می‌کند: «اعراب تصمیم گرفتند از عراق دور بمانند و از این ناحیه فاصله بگیرند و در نتیجه ایران تبدیل به همسایه شمالی خلیج (فارس) شد؛ زیرا دولت‌های عربی به علت عدم تمایل به مشارکت در این جنگ، برای مواجهه با ایران تلاش نکردند و عراق را به‌عنوان مسئله‌ای امریکایی دیدند. از سوی دیگر در زمان مذاکره ایران و آمریکا بر سر عراق، نگرانی اعراب سنی از کاهش نقش خود در عراق بیش از پیش شد؛ برای مثال، روزنامه عربی العرب العالمیه نوشت، مهم‌ترین پیام سیاسی اجلاس تهران - آمریکا در سال ۲۰۰۷ این است که نقش اعراب در عراق در حال تمام شدن است و اعراب در چشم مقامات واشینگتن ارزشی ندارند. ارزیابی سرویس ملی

امریکا در همین زمان مبنی بر اینکه ایران در تلاش برای دستیابی به سلاح هسته‌ای نبوده، ترس اعراب از تضعیف تأثیرگذاری خود نزد امریکا را بیشتر کرد. در نهایت تغییر جهت امریکا نسبت به ایران در دولت اوباما بعضی از دولت‌های عرب را بیشتر عصبی کرد.

از سوی دیگر، امریکا در چهارچوب طرح خاورمیانه بزرگ به دنبال گسترش دموکراسی و اصلاحات در کشورهای عربی بوده است. سیاست امریکا در مورد عربستان، که متحد اصلی امریکا در خلیج فارس است، فشار بر آل سعود برای انجام اصلاحات در داخل بود که این امر موجب انتقادات عربستان از امریکا و همچنین نگرانی هر دو کشور از انجام اصلاحات بوده است. در واقع گسترش دموکراسی در سیاست خارجی امریکا به مثابه یک شمشیر دولبه عمل کرد. از سویی مبارزه با تروریسم ایجاب می‌کرد که رژیم‌های عربی دست به اصلاحات داخلی بزنند و تندروهای مذهبی را محدود کنند و از سوی دیگر با دموکراسی‌سازی و اصلاحات داخلی، احتمال از کنترل خارج شدن اوضاع در رژیم‌های اقتدارگرا افزایش می‌یافت و ممکن بود قدرت از دست حاکمان فعلی خارج شود و گروه‌های افراطی بر سر کار بیایند؛ بنابراین، عربستان به شدت در زمینه انجام اصلاحات نگران بوده است.

فرجام سخن

موضوع این مقاله بررسی جایگاه منطقه‌ای ایران در دهه نخست قرن ۲۱ بود. پس از ذکر مسئله، ابتدا به ارائه چهارچوبی نظری برای پیشبرد بهتر بحث پرداختیم. در این چهارچوب ویژگی‌های قدرت منطقه‌ای و الزامات یک قدرت منطقه‌ای ذکر شد، سپس تحولات منطقه را از ابتدای سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۰ بررسی کردیم. در این دوره تحولاتی مانند حذف حکومت طالبان در افغانستان، سقوط صدام در عراق و نقش‌آفرینی شیعیان در حکومت جدید عراق، جنگ ۲۰۰۶ حزب‌الله و اسرائیل و پیامدهای آن برای ایران و همچنین روی کار آمدن دولت جدید ترکیه با یک سیاست خارجی جدید بررسی شد. در انتهای این بحث با استفاده از بحث نظری به ارائه دلایلی که منجر به تقویت جایگاه قدرتی جمهوری اسلامی ایران شده است، پرداختیم. *

منابع

- Bahgat, G. 2006. "Israel and Iran in the New Middle East", *Contemporary Security Policy*, Vol. 27, No. 3, pp. 363-375.
- Bronson, R. 2005. "Rethinking Religion: The Legacy of the U.S-Saudi Relationship", *The Washington Quarterly*, Vol. 28, No. 4, pp. 121-137.
- Bruno, G., & Beehner, L. 2009. *Iran and the Future of Afghanistan*, Retrieved from www.cfr.org.
- Carpenter, T. g., & Innocent, M. 2007. "The Iraq War and Iranian Power", *International Institute for Strategic Studies*, Vol. 49, No. 4, 67-82.
- Cordesman, A. H. 2009, Feb 2. *THE GAZA WAR: A Strategic Analysis*, Retrieved from WWW.csis.org.
- Ehteshami, A. 2003. "Iran-Iraq Relations After Saddam", *The Washington Quarterly*, Vol. 26 No. 4, 115-129.
- Flemes, D. 2007. *Conceptualising Regional Power in International Relations: Lessons from the South African Case*, Retrieved from: [www. Giga-humburg.de](http://www.Giga-humburg.de).
- Haji-Yousefi. 2011. *Iran`s Foreign Policy in Afghanistan: The Current Situation and Future Prospects*, Presented at: Canadian Political Science Association Annual Conference, Waterloo, Ontario, Canada, May 16-18, <http://www.cpsa-acsp.ca/past-conference.shtml>.
- Halabi, Y. 2009. *US Foreign Policy in the Middle East: From Crises to Change*, (Farnham: Ashgate, 2009).
- Hamilton, L. H., & Baker, J. A. n.d. *The Iraq Study Group Report*, Retrieved from: www.usip.org.
- Harders, C. 2008. "Analyzing Regional Cooperation after September 11 ,2001: The Emergence of a New regional Order in the Arab World. In C. M. Legrezi and Harders", *Beyond Regionalism? Regional Cooperation, Regionalism and Regionalization in the Middle East*, pp. 33-50, Ashgate Publishing Company.

- http://www.dni.gov/nic/PDF_GIF_confreports/mideast_future.pdf. 2005, May 16.
- Lake, D. A., & Morgan, P. M. 1997. "The New Regionalism in Security affairs", In: D. A. Lake, & P. M. Morgan, *Regional Orders: Building Security in a New World*, Pennsylvania State University Press.
- Lamb, C. 2009, march 29. Us and Iran Open Afghanistan Peace Talks. *The sunday times*.
- Lowe, R., & Spencer, C. 2006. *Iran ,its Neighbours and the Regional Crises*, The Royal Institute International Affairs.
- Nolte, D. 2007. *How to Compare Regional Powers: Analytical Concepts and Reasearch Topics*, Retrieved from: www.Giga-humburg.de.
- Ottaway, M., Brown, N. J., Hamzawy, A., Sadjadpour, K., & Salem, P. 2008. *The New Middle East*, Retrieved from: www.CarnegieEndowment.org.
- Parsi, T. 2007. "Iran and Israel: The Avoidable War", *Middle East Policy*, Vol. xiv, No. 3.
- Rubin, B. R., & Batmanglich, S. 2008. *The US and Iran in Afghanistan: Policy Gone Awry*, Retrieved from: www.mit.edu/cis.
- Sadat, M. H., & Hughes, J. P. 2010. "U.S.- Iran Engagement Through Afghanistan", *Middle East Policy*, Vol. xvll, No. 1, pp. 31-51.
- Wehrey, F., Dassa Kaye, D., Watkins, J., Martini, J., & Guffey, R. A. 2010. *The Iraq Effect: The Middle East After the Iraq War*, www.rand.org.
- Wehrey, F., Karasik, T. W., Nader, A., Ghez, J., Hansell, L., & Guffey, R. A. 2009. *Saudi-Iranian Relations since the Fall of Saddam : Rivalry, Cooperation, and Implications for U.S. Policy*, Retrieved from www.Rand.org.
- Wunderle and Briere, W. A. Jan 2008. *U.S. Foreign Policy and Israel's Qualitative Military Edge*, The Washington Institute for Near East Policy.
- ابراهیمی، نبی‌الله. ۱۳۸۹. «چشم‌انداز روابط کشورهای عرب با عراق جدید»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ۱۳، شماره ۱، صص ۱۴۹-۱۲۳.
- برزگر، کیهان. ۱۳۸۷. «سیاست‌های خاورمیانه‌ای امریکا و نظریه ظهور نقش منطقه‌ای ایران»، محمود واعظی و افسانه احدی در: *ایران و امریکا: تعامل در عرصه عراق*، تهران: پژوهشکده تحقیقات استراتژیک، صص ۸۹-۵۹.
- برژینسکی، زیگنیو. ۱۳۸۷. *فرصتی دوباره*، ترجمه سینا مالکی و حسن عبدی، تهران: صمدیه.
- بوزان، باری، و اولی ویور. ۱۳۸۸. *مناطق و قدرت‌ها: ساختار امنیت بین‌الملل*. ترجمه رحمن قهرمان‌پور، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- پورسعید، فرزاد. ۱۳۸۹. «برآورد استراتژیک عراق آینده»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ۱۳، شماره ۱، صص ۲۱۱-۱۷۷.
- حاجی‌یوسفی، امیرمحمد. ۱۳۸۸. «هلال شیعی: فرصت‌ها و تهدیدها برای جمهوری اسلامی ایران»

- اعراب و امریکا، فصلنامه علمی - پژوهشی دانش سیاسی، دانشگاه امام صادق (ع)، شماره ۹، بهار و تابستان.
- سیدنژاد، سید باقر. ۱۳۸۹. «سلفی‌گری در عراق و تأثیر آن بر جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ۱۳، شماره ۱، صص ۹۵-۱۲۲.
- قاسمی، محمدعلی. ۱۳۸۹. «بازیگران مؤثر بر عراق آینده: منافع و سناریوها»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ۱۳، شماره ۱، صص ۳۷-۵۸.
- قنبرلو، علی. ۱۳۸۸. «مفهوم و ماهیت قدرت منطقه‌ای، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۴۶، کمپ، جفری، و ساندرز، پال. ۱۳۸۴. «امریکا، روسیه و خاورمیانه بزرگ: چالش‌ها و فرصت‌ها، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای، ترجمه سید جواد صالحی، سال ۶، شماره ۳ و ۴.
- موسوی، سید حسین. ۱۳۸۶. «الگوی امنیت منطقه‌ای در خلیج فارس، تجربه‌ها و موانع، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ۱۰، شماره ۴، صص ۸۳۱-۸۶۶.
- واعظی، محمود. ۱۳۸۷. «تعامل ایران و امریکا در عراق»، در: واعظی، محمود و احدی، افسانه، ایران و امریکا: تعامل در عرصه عراق، تهران: پژوهشکده تحقیقات استراتژیک، صص (۱۹-۴۲).